

کتابت حضرت علامہ علی گڑھ

میرزا محمد
آغا خان

مفت خلیفہ مسیحی

آغا خان

۱۰۱۲

بن بن بن

شهنامه عشق و سستی است
این فرهنگ

عنوان کتاب هستی است
این فرهنگ

برناظم شه پرست است
رحمت یار

الحق که خدا پرستی است
این فرهنگ

۱۳۷۵



<p>بگرفته غزابه دعای شه ملت کر صولت او در دست پائینه چو دولت کاین قابل شه نیست زهی خواهی بود</p>	<p>در موسم عاشورا در تکیه دولت شه ناصر دین خسرو با حشمت و صلو و ایات غزاکشت بیایید بجلالت</p>
<p>با محنت شه تاجه بود زاری و افغان</p>	
<p>سبب نظم کتاب ز شنیدن خواب جناب مقبل علیه الرحمة</p>	
<p>باز مرصه عاشقی ازاده و عاقل از مرتبه محاشم و مرتبه مقبل کر نام همی پرسی ازین عارف کامل</p>	<p>ان واعظ فرخنده و ان حاج مقبل والاکه می سفت با حکام و دلائل هم مراند فراوان سخن از پایر و عبل</p>
<p>حق را چو ساعیل بود قابل قربان</p>	
<p>توفیق یافتن بنظم تاریخ شهادت شهیدای فرز کوار سلام الله علیه</p>	
<p>در چشمم تو کشت جهالتی و تازی در اشک زدم غوطه از آن کریم زاری تو نیز اگر چشمم از این مرتبه داری</p>	<p>زین قصه مرا خون دل از هر مرجه جگر و ز غصه شوخ و رخ بیصبر قرائی بر چشمم نوشتم رقم تغیر داری</p>
<p>در حلقه ما نشین بخیزد کربان</p>	

کتاب مندرجه ذیل هر صفحه این کتاب از مطبعه تجدید اداره اقامیر بهرام محمد ملک الکتابخانه

در ثواب فضیلت گریستن بر شهداء علیهم السلام

شاهی که بدل رنج غمش کنج نهانی خرگاه فلک زان لب باعث و بان خون کریه کن اید به زعم تاب توفانی	زین کنج کنیم از مرده دینار فشانی بجیای نخستین و ذبیح الله ثان بنکر که چهره شریست در بر ز پرده نهانی
---	---

کز اشک تو پیدا شده یس کوه نهانی

در تحریص ترغیب بر گریستن و فضیلت و بهای کردیها

بنکر که اشک تو را کیست خریدار ضرغام عرب شیر خدا چید رکمار سر چشمه احسان حسن انجمن و اخیار	یکتا که بجز احد احد مختار زهرای بتول آن کوه رسید ابرار لب تشنه بیدار و ستم گشته استرار
---	--

حیف است که پنهان بود این کوه تانک

در تحریص ترغیب بر گریستن و فضیلت و شرافت آن

شاهی که بود مالک اسرار امامت کر کریه کنی خون نبود جای ملامت بی چشم ترا انجام نشین خیر سلامت	از بهر شهادت چرخ تو را فرخنده قامت عشاق جگر خون را شکست علامت بی کریه مر و کامده در و زور قیامت
---	---

اشک تو و خون دل مال اولو و مرجان

در فضیلت و ثواب گریستن بر شهداء علیهم السلام

ای شیعه بیایا تا نفس زار بگرییم بیکار چه باشد که در صدد بار بگرییم بیکار بهیم تا بسزاوار بگرییم	چون چاره بشنا از کف ناچار بگرییم بر حال دل احمد سخت از بگرییم در آب و در آتش هر نازار بگرییم
---	--

صدایده تر خواهم و صد سینئه سوزان

غزیت حجت خدا صلوات الله وسلامه علیه از یثرب بکربلا

چون شاه ز یثرب هوس کربلا کرد	در کرب و بلا رایت اجلال بپا کرد
بنمود بحق وعده و بر وعده وفا کرد	سلطان بحق بود و حق خویش را اگر کرد
در کشته شدن حکم های تو بقضا کرد	هم کار شفاعت ز پی قرب خدا کرد

قرب که تو عاجز شوی از ترجمه آن

توفیق یافتن بنظم کتاب مستطاب فرهنگ خدا پرستی

چون ترجمه این عظمت قسمت باشد	واقبال ترجمه ز چه بوعرش علا شد
در تکیه دولت نزد اهل صفا شد	هر کار شد از همت مردان خدا شد
و نیز تیغ ز حاجی نظری راهنا شد	کز نام غلامی بدر شاه وضاعت شد

خوش آنکه بمیدان رضا داد سر جان

خطاب حجت خدا صلوات الله علیه به همراهان خویش

اند و شب عاشورا فرمود شهینش	کای زمره اصحاب که مارا شد هر
باشید ز فرمان خدا یکسر و آکه	کاند در پیمان خداوند منزه
فرما همه اغشته بخونیم و علی الله	تا باز شد آنکه بود واقف در که

کاین در که عشق است حقش چای دربان

بزرگداشتن آنجناب صلوات الله علیه بیعت خویش از همراهان

تا هست شب بر سر سست سیاه	از بیعت ما دست کشد یا سر سپاهی
فرما هنری باید با عهد الهی	در هر که عشق هنر مند پناهی
در و الم شیعہ شود نامتاهی	تیمراز سرین دور کند افسر شاهی

هر کس سر خود گیرد ز آزادی پیمان

در خصت دادن حجت خدا صلوات الله علیه صحاح خود را بر رفتن

هر کس که مرا یار پی سیم و نرد آمد	صد حیف که بس همتا و مختصر آمد
تا باز شد کابل و کوته نظر آمد	چون عیسیم از صحبت حق حذر آمد
این تبه کجا در خور هر بیخبر آمد	کایین ره شاه پرستی دگر آمد

هر بوالهوسی مرا فرسد دم نردن از آن

در بیوفائی انکر و ده حق نشناس با انجناب صلوات الله علیه

افسوس بر ان قوم که پیمان بشکستند	پیمان بشکستند و دل غایب خستند
ز اختیار بریدند و با شراب بدستند	که کرده ده حق و مره باطل جستند
و ز پادشاه خویش چنان عهد گسستند	کز غصه دل شاه پرستان بشکستند

ای وای بران کوشکند بیعت سلطان

در مذمت انکر و لا بیوفای علیهم لعنة و العذاب

زان تنک مسلمانان در مذهب زشت	در ماتم این واقعه بر میمنه بود شست
کایزد مدتی را ز جفا اهرمنی گشت	وان سست و فایان که بداند زده می گشت
باد افروختن سخندان را فتن زشت	و اینشاکر عطا کرده شد انکشت و انکشت

فرزانه هر دین کز زده انکشت بدندان

اشاره بتاثر مصیبت انجناب در جمیع خدایات وجود

کان واسطه عالم و ان و ابرش آدم	شد کشته و افتاد خلل در هر عالم
محرم بخدا دیده که در ماه محرم	از دیده بر دهن خون دل عالم و آدم
و ز درد و الم ناله بر آید ز دل یم	کز آنکه قوناری نکتی چشم تری که

منظور سخن کوچه بود کوش سخن دل

باز یافتی
سجده ایستاد
یاران

در غایت عشق و بیان این معنی که عشق از اول سرکش و خوئی بوی

پس حاجب غیب آمد و مرد اندر برین کرد	ان فرقه تا محرم و آن زمرة نامرد
هم جارچی عشق کجی گفت ندا کرد	کاین راه بکری بسیار قدم سرد
مردانکه برانکیزد در راه خدا کرد	عشق است بمیدان طلبد مرد هم او شد

کرد در هی این تو و این عرصه میدان

در حشمت شاه پرستان سلام الله علیه

چون شاه پرستان که بجا بازی طاعت	بودند بیزان هم سر کرم اطاعت
در تبتشان سازبان پایه قناعت	خود آمده هر یک شاه اقام شفاعت
خاصان حق میبهدی میرجاعت	و ارسته ز ساعت بیکی لحظه ساعت

تفسیر قیامت چه بود قامت ایشان

در مستی عشق شاه پرستان سلام الله علیه

بشنو چه سر دارند در آن بادیه مستان	که عشق بود زمزمه شاه پرستان
نی بر کف و کف بر لب شیران نیستان	زان شیرلان تار سخن رشته بدستان
شرئین تن باطن نه درستم دستان	سراوده و یکسر بر عهد السنان

در تافیه تا خرده نگیرند بمستان

خطاب حجت خدا باشکر شقاوت اثر علیه مر اللعنه و العذاب

ان حجت یزدان ز پی حجت مردم	چون بود ز حق معدن احسان و قرحم
خفا از روش عجز و نه از مری ظلم	برد از زمین نیزه و آمد بت کلم
کای قوم و غافل پیمبر نشود کمر	ای معنی هر بین وای صوت مردم

مرد و حق و مراند درگاه سلیمان

جمع غلط است از
فعل است و بی
کذا و بی و بی
یعنی در این

ایضا خطاب حجت خدا بانکرده ضلالت پشرو

ایاز شما دیوان صاحب نظر هست	بینا و شناسنده یزدان کهری هست
ایا که درین ظلمت تابان قری هست	و نیز زمره نا اهلان اهل هنری هست
بر خشکی لعل لب ما جری قری هست	فرموده یزدانرا آیا اثری هست

در جان شما هر من بیدل و بیجان

اغانرستان جناب حوزین یزید ریاحی سلام الله علیه

بشنید چو خزانة شاهنشیر اسلام	بیخود شد و افتاد و ریزه باندام
گفت ای حوزای که مسما نادرتانام	در مقام و سوك توفشیداده میام
جز پنج خمارت ندهد بادة ایام	هشدار که اندر دست که فرخنده بودم

این ساقی کوثر بود آن ساقی دوران

ملا مت نمودن مهاجرین اوس جنتا حور از ان حالت

کامد بملامت پسراوس مهاجر	کای نخر شجاعان عرب ضیغم قاهر
سربین تن و بر اهرمان قاهر قادر	دل باختد چون از غم و که کرده مشاعر
حرکت هلا جنت و دوزخ شده	تا نقش کدامین بسپاریم بخاطر

کاندکف نقاشیم آشفته و حیران

مخاطب است ختن اینختا سلام الله علیه خوشیش را

پس گفت ابا خورشید که ای عبد جفا کا	با زاده پیغمبر ما چیست ترا کار
کار ز حسین است بحق حجت دار	ولی شفیع است در این دایره دار
اندر سوسه اهرمن دیو غلط کار	حالی ز در توبه الی این ستغفار

خاکی بدین افکن بر دیده شیطان

شهادت

شهید اول

جناب

شهید اول

شهید اول



تکلم ان جناب بر سبیل تهدید با خویشان

بندیش هلا از غضب احد مختار	بهر اس دلا از سخط خالق جبار
هچند که شربت بود از خسر اخبار	جرم از تو و عفو از کرم جبار
از کرده اهرمین در حضرت داد اسر	بامصعب فرزند و غلام از در افزار

پونرش بپذیریم و بدت از سر کفران

نخاطب چنان خراب یار در پسر و اصحاب خویش سلام الله علیه

بامصعب فرزند و خدم ساخت تکلم	این گفت و چو دریا غضب کرد تلاطم
کفتا بعلی ای شرف مردی و مردم	چون ماه که گوید سخن از شاه بانجم
تا کنج روان تو بغفلت نشود کم	که هچو پدر در سر جان باختی قم

ستو کشته که این کنج بود در دل ویران

آمدن برادر پسر جناب جز بیا سر حجت خدا

شکر کرد سوی رحم حق و مرجع سرب	در حال علی چو بزم بامر تبه مصعب
کفتند ایا گیر بتا هفتم مذهب	در نزد خداوند ستادند مؤرب
بخشاهله مارا بشهیدان مقرب	کای نکه مستبب توئی بجله مستبب

با چشم عطا امده ایم از در اذعان

متابعه قرة غلام جناب خراشان را

برجاست که ای من ز غلامان غلامش	هم قرة غلام در فرخنده مقامش
هر لحظه چو خورشید در خستیده مقامش	فرخنده سیاهی که روی ماه تاباش
العزة لله که چه عالی است مقامش	انرا دجهان بنده خرا امده نامش

ان بنده که فائز به خداوندی ویران

شهید اول

بدت یعنی لا بد از بدت توبه

قم فعل از است بجزیر

شهید اول

شهید اول



پوشش و لایه ایشان خدمت حجت خدا

کردند بسی کلاه بر خالق معبود	بردنداهی سجده بر آدم مسجود
گفتند که ما از بد اهرمین مردود	یزدان کروانیم زهی اختر مسعود
وان مقصد بیت الله وار کعبه مقصود	بنمود بهر یک دری از جنت موعود

بکسود بهر یک دری از جنت احسان

نوازش حجت خدا جناح را ملاطفت به آن سعادت مکند

فرمود ز آغاز ابا حذر دلاور	ای کامده بر اعدا منصور و مظفر
بافر خداوندی بانصرت داور	خورسند ز کردار تویند ان ویتیر
یار تو بود در صف کین جید صفر	زها از تو خوشنود هلا تا صف عشر

خوشنودی و کامده خوشنودی یزدان

از جنهای خواستن جناح را نوازش حجت خدا

ای شیر ظفر میگردد از اسب فردا	ناله که جز گشته شد نیست مرا رله
تا سر نه دروقف رکابست مرا پای	کاند و سر مرا ز بود پای فردای
اینک صف بیکار منم خرفه ابله	تا گشته ز گرد من نیست فلکسای

ازین که بود کوی سرم عاشق چوکان

بمیدارفتن و جز خواندن حساب حجت سلام الله علیه

سر کرد پس از ادب خداوند و پیمبر	چونش غصبتانک بدان لشکر کافر
مردانه و جز خواند و سرانید با لشکر	کرمی نشناسید منم خود دلاور
کاند و صف کین ضیغم صف دلاور	فرزانه و ازاده و منصور و مظفر

انرا در جوامع و پذیرنده مهمان

پیکره
اندام و هیولای
هیکل

پیکار
حالت و محاربه
و شرم

ایضا جز خوانند انجناب سلام الله علیه

تیغ از من و از دشمن حق بیکدیگر کرد
بر کردن دیواست بلی تیغ قهقار
وز هیبت من اب شو زهره دشمن
در شاه پرستی است مکان و شرف من
موم است بر نیره من جوشن آهن
شمشیر نام من او بار و سر افکن

ای طایفه سرکش تن داده بطغیان

در مبحث احزاب و شقاوت پناه لعنهم الله

این گفت بد را بغضب کشت شناور
شیرین سو دشمن دین راند تکاور
کشتا چهل و یک تن از ان لشکر کافر
افتاد بران کله بگردار غضنفر
بکریخت چو بر به سپه از این ایسر
دیدند چو بر به صفیان جلد جید و

شستند و یکندند هر تن دل از جان

مراجعت انجناب از فرهاد و نوازش یافتن از حجت خدا

خساره بخون شسته بر زحله بسینا
شر کرد بد را بر حق و حجت داد اسرار
نالید و همی گفت بشا همنده اخیار
راضی شد از کار خیرای مقصد احرار
فرمود که شادان ز تو پیغمبر بخت اسرار
هم شاد بود از تو خداوند جهاندار

کاندرد و جهان خرمی از اراده دوران

ایضا نوازش نمودن بخت خدا بر احزاب سلام الله علیه

انی تو که پیمان خدائی نشکستی
وز حضرت حق رسته خد نکستی
حقا که مر خدمت مرانر بپستی
بحکم زو این شهنتا پرستی
یکبار و فنا ساخته معموره هستی
بانجم بلند آمده از آخرت پستی

مهری شده از بندگی خالق کیوان

نقش
قلب رخسار
وی بلند

اگر
مهر و در
کاشد

انگشت
سازد در
عکس
کاشد

حمد و تمجید و سلام الله علیه بران سپاس شقاوتینا

از لطف حق و فرغایات شهشه	و کرد در ره سوی ان فرقه مکره
ز در بر صف پیکار و بفرمود با سپه	من حرم و حق را بسزا بنده در که
و ز خدمت شاه بنده و شوق لاله	بر ذره کرده و ن جلالت منم ائمه

کر تیغ بود غرت خورشید درخشان

پی شدن اسب جنتا و پیاده روز و نور و خورشید

پی کرده یکی اسبش چون باز قناره	بر خاسته از غیت و مرد افه ستاده
بر قلب سواران زده چون شیر پیاده	بر کرد نش از عهد خدا و نند قلا ده
چون وی بوغاماد را ایام نزاره	در ملک و فاضل حکم است و اراده

حاکم که زمین و فلکش بنده فرمان

بخاک افتاد انجمن سلام الله علیه که تر تاجها

ز تیغ عدو و سوزن بهر جلد چو خورشید	وان قوم سیر و زجان امده نوید
بر خیزت کاری که ز نامر کسان دید	در خون خود ازاده و مرد اندر بغلطید
و زهاق غیبی علم الله که چه بشنید	کاشتافت ازین بقعه و سیر و نجا وید

خوشا نکه شتابد بسو رحمت یزدان

آمدن جنت خدا بیا این انجمن و اظهار ملاطفت فرمودن

افتاد چو از غیت ان فرقه بیبک	بر خاک بهین پیکران شیر غضبناک
جا که چو بر روی زمین ان بدن پاک	افزود بسی بر شرف و مرتبه خاک
آمد بر کشته او سید لولاک	میساخت بسند و فتن خون از رخ و پاک

خوفی که در است هنوز از رک شرابان

نوازش فرمودن بجهت خدا ص جناب خورشید سلام الله علیه

فرمود که هیچ ملک ای بنده آزاد	کاندرد و جهات نام نوازند و حر باد
نامی بسزا داد تو از کج که قرار داد	در تکتب عشق آمده از کودکی آشنا
در پشت بلا عهد خداوند تو ایاد	یزد ان ز تو خوشنود حسین آمده دل

طوبی لك طوبی لك ازین پایه پایان

جناب مصعب برای در خورشید سلام الله علیه

فرمود ایا مصعب کامی کرد دلاور	وی حریر یاحی را از او برادر
طوبی لك از یاری فرزند سپهر	خشنود ز کار تو جهات خالق داور
اکنون که ترا شو حسین آمده بر سر	مهمان عزیز می و غلام علی اکبر

العزّة لله ازین مرتبه و شان

ازین جهات خواستن و ازین یافتن در شهادت اینجمن است

شد طالب میدان شمش ازین عطا کرد	مردانه همی تاخت بدان لشکر نامرد
در عرصه پیکار برانگیخت بسی کرد	کی گفت منم کرد ریاحی بهم آورد
هان این دم شیر است ایا بر دم	بنمود بسی مردی مردانه فدا کرد

جانی که براننده بود در به جانان

جناب علی بن حریر یاحی سلام الله علیه

فرمود شاه دین بعلیم شیر ظفر مند	کای جزریاحی را نخواست فرزند
در یاری سلطان جهات شاه عدو	حریر تو و یاور هر لطف خداوند
هر چند که از کینه کز ستمی چند	صد باره شود پیکرت ایستیر تو مند

تو از خطری نیست چو پاینده بود جان

شهید
دوم

شهید
دوم

شهید
سوم

ازین چهار خواستن بمیکدان رفتن جز خواندن اینجناب

ان شبل غضنفر چو کرمی پدید آمد	رخصت طلبید از کرم خسرو عالم
بوز بصدقه شمن میگفت در مادم	من فر شجاعت زید دارم و از عم
دارم نسبت از هر و منم زاده ضیغم	و رکت تر شوم شمت شیران نشود

من ضیغم تنها و شما کله فراوان

جناب قرة غلام چنان اختر سلاطین علیهم السلام

ماهی که منور بود شر غرة دولت	شد قرة ازاده با حشمت صولت
فرمود و سر و شن شاهنشهر ملت	کای بنده ازاد هر آن والا همت
ثبت است چو او نام تو در دفتر خد	کر خد مت را دارم و زنده آمده نعمت

نعمت چه به از مائده رضه رضوان

بمیکدان رفتن جز خواندن جناب قرة سلاطین علیهم السلام

شکر کرد بیدیکار بفرمان شهنشاه	هم قرة ازاده ابا غرة چون ماه
میگفت منم شیر خدا را سگ درگاه	القدر الله ازین قدر و ازین جا
تو کشته حجاب دهم او لشکر کمره	حالی که خلاص آمده از ظلمت این چاه

در مصر بقاشاه شوم چون به کنعان

جناب ظهیر بن حسن اسدی سلاطین علیهم السلام

شکر کرد ظهیر اسدی زاده حسان	زی ان کله و به چون ضیغم غر شان
میگفت که امر و زین عرصه میدان	من فارس میدانم فی مجالس ایوان
حالی که ز سلطان بجهاد آمده فرمان	فرسوده میزدان شمر گرفته سلطان

در گفته سلطان نگویم طاعت یزدان

شهید
سیم

شهید
چهارم

شهید
چهارم

شهید
پنجم

جناب برکین خضیر هدا فی سلام الله علیه

با حکم نخستین خرد و جید و ثانی کا و بود ز حق صاحب سار نهانی سر برده بعلم و عل ایام جوانی	سر و کرد بر برین خضیر هدا فی هم با خیر از جلوه اعجاز عیاشی با مرتبه و یکتنه در هر مرتبه دانی
--	--

پیوسته پرستار حق و حافظ قرآن

بمیلان رفتن و رجز خواندن انجناب سلام الله علیه

گفت ای ز خدا دوران نزدیک من ای قاتل بد و رین زی من بگرایید و ز مرد من قصه بدوران بگرایید	نزدیک من آید و عیان رخ بناید انخر من ای زن صفتان چهره کشاید و ز هر بیت دستم سرانگشت بجایید
--	--

ای ز صبح در راه منم صیغم خرم من

رجز خواندن و زمر نمودن انجناب سلام الله علیه

ان عاشق یزدانی و ان دشمن اهرن زنجی بسز کرد بگردار تهمت هین تیغ من و کردن هر سفله زمین	ده مشر و بزد بر صفت شد قاتل سیم می گفت بلند است تبارک نسب من کز جان نهاده ام که خدا را هله کردن
---	---

ان کافر کردن کش و ان مایه کفران

آمدن یزدین معقل الغر الله علیه بمبارت انجناب و قرار میا اهل

انگاه یزدین ان پسر معقل مردود کفش بملاست که توفی مکره و مردود در کار من و تو است خدا شاهد و مشهود	مکر کرد بیدکار کزین بند معبود فرمود بر پریش که توفی دوزخ معبود کز خاک خلیم توفی از آتش نرود
---	---

ناکشته شود کافر بردست مسلمان

شهید ششم

شهید ششم

شهید ششم

شهید ششم

در نه انجنا تا با نریدین معقل و کشته شدن انما عو

در دعوی اسلام برادر بخند با هم	تا آنکه مسلمان نبوده کشته شود هم
و نه هر دو طرف رسته کن آمده محکم	ضربت زد و ضربت دید آن زاده طلم
جنت زبیر آمد و و شد بجهنم	و اسلام بریر آمد بر جله مسلم

بخ پنج چهره مسلمان شرف ملت و ایمان

مبارزت بحیر بن اوس با انجنا	و شهنش یافتن انجنا و پشیمانی بحیر
ناگاه بحیر آن پسر اوس جفا کار	بنمود ز کین حمله بران یکتنه سردار
و نه هر طرف آمد بتنش ضربت بسیار	کامد تو آن کود سرافراز نکونسار
بر فخر هی کرد بحیر از در این کار	گفتا خردش میلک ازین کرده و کردار

وان بخیرد از کرده همی کشت پشیمان

گفتا خردش قبول توبه انما عو	و ایا الله تعالی
و قتی که پشیمانی و سود ندارد	کاد بار بدل دانه اقبال نکارد
نامرد قدم در راهی نکند	بیکر بوق حزن سبه بت ننکارد
چون دیو سر خدمت یزدان نیست	دور است کواز توبیرم از دیده بیار

مانند بحیر از کرم و رحمت یزدان

تحقیق ناظر کتاب مستطاد عدم قبول توبه انما عو ابدی	
نیکانه چون محرم اسرار نباشد	و رهست هانا که در این کار نباشد
با رحمت حق از دران کار نباشد	ایست که بر جله سزاوار نباشد
اقبال نصیب تن او بار نباشد	نوه مید کس از رحمت داد او نباشد

کز جو بحیر است فزون رحمت یزدان

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب و هبت عبد الله کلی سلام الله علیه

شاهی که رساند بعلی پالک شنب را	در موجد اصل است، نسب را و حسب
سلطان بخواست اسم را و عرب را	فرمود بی موهبت از لطیف و هبت
کای دیده پی یاری ما و نج و تعب را	و نیز خدمت ما یافت خوشنود و رب را

شهادت
هفتم

جز خدمت سلطان چه بوطاعت بزرگان

از جناب خواستن و بمکیدان رفتن و رجز خواندن انجناب

رخصت طلبید از پی خوشنود داور	ان شیر دل از شاه بفرموده مادر
بشتافت پی نصرت خزند پیمبر	مژانه رجز خواند و برانگشت تکاور
کز تخمه کلیج منم ان شیل غضنفر	پیکار نصرت را ای دسته لشکر

شهادت
هفتم

ز چهار مکبرید یار بجه و دوستان

درم کمران انجناب و مراجعت نمودن خدمت مای ز خویش

این گفت و بر و بره منشان حمل و آمد	و نه وصف آید خیمه و شمشیر آمد
با اینکه بران کرک و شان با ظفر آمد	و نه خرم و نوبه بره باش کار آمد
چون شیر یان از صف هیوا بد آمد	و نه از کین اماند و همچون پدر آمد

شهادت
هفتم

کایک تو و از کاد و بر حق و شادان

نوازش نمودن مادر و تخریص و شهادت نمودن انجناب را

مادر به سپر گفت که ای پور دلاور	اراده و بر عدا منصور و مظفر
تا بورد ز جان بودین نصرت داور	صوبی ملک از خدمت بزدان پیمبر
اندوه صبر از سر بخار و آفتاب	کاخر ز روتاد و سوزان غمزه مادر

شهادت
هفتم

اندک بزد چون شوی غلبه غلظت

در جزنا و هب متی آخر و شهید شد زن اینجا سلام علیها

سرو کرد و هب بار دگر جانید میدان	بامو هبت و فرخدا کشت جز خوان
کای قوم منم در کف حجت یزدان	وافکند سی و شش تن ازان لشکر عدل
پس دست بر خصم جدا کرد بد ستا	کامد زن و شد کشته و گویند بد ستا

مردان در نه هم سفر شاه پرستان

جدا نمودن سپاه شقاوت پناه سر اینجا بر او بسو لشکر حجت انداختن

پس گفت باشکر سپر سعد بد اختر	برند ز پیکر سران ماه منور +
وان دیونژادان سر این می ملک فر	با خنجر بیدار جدا کرده ز پیکر
وانداخته ان سر بسو لشکر داور	برداشت ز خاک انرا دلخو مدار

پس گفت سران به که بود در هر پیمان

انداختن مادر هب سر اینجا بر او بسو لشکر شقاوت آشر

افکند سر پاکش زی لشکر ناپاک	کافتاد ازان سر تن شوی بسر خاک
بگرفت عمو و بگفت انشیر غضبناک	وانداخت بیک جمله دوشن ظالم بدینا
با کریر ندا کرد و راستید لولاک	بر کرد سوی خیبر که از دگر پاک

فرمان جهاد است بیزن نامده فرمان

نوازش و عنایت حجت خدا باد و هب سلام علیها

ای شیرین اندر صف محشر تو و فرزند	باشید ز مادر کف لطف خداوند
نزد شعله بجان اتش دل در غم فرزند	افروخت بدل اتش و بر شو چو اسپند
گفتا کمز ما باش خدا یا هله خورند	کن دوحه امید مرا نخل برومند

فرمود شمشیر خیر تو با دلو و سبحان

مضبوط و تاجید شجعه المرحان فی سارهند و ستان

شهید
هشتم

جناب خیر خلد و خالد بن عمرو از دی سلام الله علیه

پور و نوه خالدا از دی به ارادت	سرگرم جهاد آمده با فر وسعدت
در یافته خالد چو بد رفیع شهادت	کاوشاه پرست آمده از مرز ولادت
جان بازی در کوی حشش آمده عادت	در خدمت شه معنی اخلاص ارادت

اخلاص ارادت چه بخد مت سلطان

جناب سعید بن خنظل تمیمی سلام الله علیه

انگاه سعید پس خنظل از شاه	رخصت طلبید از شرف بوسه درگاه
در نزد حشش بود بسی منزلت بجاه	و کرد بدان طائفه باطل و کمر اه
رنجی بسزا کرد بنیر و شه نشاه	کز جمله کرکان اباحیل و باه

از پای در آمدن آن ضیغم غرمان

جناب عمر بن عبد الله مذحجی سلام الله علیه

از کوه عبد الله ازاده عمر بود	کز سلسله مذحجی شیر شکر بود
منظور امام آمده و ز اهل نظر بود	هم بحر عطا پیشو هم کان هنر بود
باحشمت و باطنه سالار ظفر بود	کز ار علی رسم که هم اسم عمر بود

و در طلب رسم نکو باش بد و سران

رجز خواندن و در زمره نوین و شهادت یافتن انجناب سلام الله علیه

باذن خداوند و ابافرخدائی	مردان میدان وفا کشت فدائی
شیران رجز خواند پس از حمد سر	کای قوم که بسپرده سست وفائی
با عهد خداوند زمان کرده جدائی	اینک منم اندر کنف لطف خدائی

یزدانی و در بار که عاشق یزدان

شهادت
شهادت

شهادت

مذحج
کجهت بقدر
المجمله علی
المجمله
نیز در
طنطنه
جانی و
جلال استکوه

جناب محمد بن افسر لرادی الخراسانی سلام الله علیه

ازاده محمد پسر میر مرادی	ان کرد خراسانی بعرب معدن رادی
سالار افسر نام و یکف ابر ایادی	شد نزد امامی که بود مهتر و هاد
بشتافت پس از اذن ابر صفا عادی	بر لشکر ناپاک زد از پاک نهادی

ان کوهر پاکیزه وان کوهر پاکان

جناب وقاص بن مالک سلام الله علیه

وقاص دلاور که بود زاده مالک	اندر ره یزدان سپیده است مالک
بر خاک کف پای ملک چهره مالک	و جبهش هر در جبه خدا آمده مالک
باذن حق ان مالک اسرار مالک	و کرد بدان قوم گرفتار مهالک

که کشته و در تیه بلا عاجز و حیران

جناب مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

بامسلم بن عوسجه شاهنشاه اسلام	فرمود کرای قدر توانا در اعلام
اندر دوجهان نیک سرانجام	سر در ره ماداده زهی نیک سرانجام
کز بندگی مابود ازادی ایام	شد کشته اندر ره مازنده ایام

لپ تشنه سیراب از او چشمه جوان

جناب عبداللہ بن مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

بن مسلم بن عوسجه از فارس نامی	کاموخت ره شام پرستی بتمای
فرخنده نسب چون پدر مجد کرامی	پیو بمیراث ره و رسم غلامی
بستود چو اختیار ملک را بامای	وامد شه دیر را چو پدر ناصر حکامی

چون مسلم از شاد دل جان سلیمان

مطبوعه جدید تاریخ جهان را موسوم به تاج انکند مع تصاویر

شکایت

کرد
یعنی بهلولاد
و شجاع

کوهر
اول یعنی شتر
ثانی نعل

شکایت

مسالک
جمع مسالک
یعنی راهها

تیه
یعنی حصار
بیابان

شکایت

پانزدهم

شکایت

شکایت

جناب نافع بن هلال بجلی سلام الله علیه

نافع فرزند حسن که فرزند هلال است	بر چرخ شرف اختر خورشید مثال است
در ملک و فاخته چشید جلال است	ما هست که سر حلقه اصحاب جلال است
و ادی است که سر دفتر اباب کال است	ازاده نیکو منش نیک خصال است

شهید
هفدهم

جناب شاه پرستی چه بود خصلت نیکان

جناب مجتبیٰ بن سلیمان رمانی سلام الله علیه

رخصت طلبید از کرم حجت یزدان	در پای عطا پیشه بحیر بن سلیمان
بار شجر طوبی و از تخمه رمان	با صدق ابو ذر شرف حکمت سلیمان
خوش باد که شاد است از دیند مژگان	سرداره بازادی اندر سر پیمان

شهید
هجدهم

با عهد خداوند جهان حجت یزدان

جناب محمد بن بشر خضری سلام الله علیه

سرداره پی نصرت شاهنشهر سرمد	ازاده شان زاده بشر است محمد
نرسید که از وفخر کند ملت احمد	در یاری شاه نیک برافراخت همی قد
شد طعمه شمشیر از انفقه مرید	سرخیل شجاعان عرب چون پدر جد

شهید
نوزدهم

و از ادو جوانمرد چو ازاده نیکان

جناب زهین قیس بجلی سلام الله علیه

میر بجلی آنکه زهیر است و رانام	باشد دیر قیس عرب حاتم ایام
اندرد و جهاز هست نکو کار و نکونام	کسره هر روزه و مرا سفره انعام
فرخنده و مرا حالت آغاز جو انجام	نوشید بفرجام کرامات بفرجام

شهید
بیستم

سرداره و پیشه سر حلقه مستان

جناب سیدنا بن سلمان از دی سلام الله علیه

شیرازی می عرب زاده سلمان فرمود که ای طائفة تنك مسلمان ای بهر لثمی پزار کرمیان	و بر سپه اهرمن آورد سلیمان نادر شهابا نبیند رخ در میان بیزار ز این شما خالق ایمان
---	---

با صدق ابوذر منم از کوه سلمان

جناب شیرین عمر خضری سلام الله علیه

فرخ پسر عمر که فرخنده بشیر است در سلسله خضری از زاده امیر است واندر صف پیکار ظفر مند و هوشیار	با دولت پاینده و با صولت شیر است خورشید فلک رخشنده ضمیر است در قافیه تالطف خلا عذر پذیر است
---	---

هرگز تو مفرها سخن ز قافیه بیرن

جناب مسعود بن حجاج سلام الله علیه

از مخزن حجاج بود کوه مسعود اقبال و شرف چون زرد اندر بر مسعود بر چنین سعادت که بود چاکر مسعود	و ز مشرق اقبال مید اختر مسعود ها دست ظفر حلقه زرد بر مسعود تا سایه دادار بود بر سر مسعود
--	--

ایک لمعه ز رخسارش صد مهر رخسار

جناب عبداللہ بن مسعود ابن حجاج سلام الله علیه

عبد الله غازی پسر پدر مسعود در یافت سعادت بره خالق معبود شد حمله و سازشمن بان زمره مردو	در سجده ملک و ار برادر مسعود با موب فی و زری با کوب مسعود کز بخیر کبودند انفرقه مطرود
---	---

بی راهبر و راه نمایند شیطان

مطبوعات جدید قاری قدیم یونان و تاریخ حکماء فلاسفه

شهید
بیست و
یکم

فرخ
پسر عمر که
فرخنده بشیر است

شهید
بیست و
دوم

هرگز
تو مفرها سخن
ز قافیه بیرن

شهید
بیست و
سوم

مخزن
حجاج بود
کوه مسعود

کلمه
بیه

شهید
بیست و
چهارم

غازی
پسر پدر
مسعود

عبد الله
غازی پسر
پدر مسعود

بیست و
پنجم

جناب بن رقیط و عبد الله بن بکر و عبد الله بن بکر بن قیط لام علیه السلام

از اوه عبید الله و عبد الله از اد	بدر بن رقیط و پسرانش دو یل راد
چون شیر دلاور زده بر لشکر بیداد	یکدل شده در شاه پرستی بدلتاد
مشکل نبود این هنر از فرخداداد	افزود از ایشان عدد کشته زهشتاد

کز فرخدادادی هر کاری بود آسان

جناب اسلم بن کثیر از روی سلام الله علیه

اسلم که بجان شاد انز ملت اسلام	فرزند کثیر از روی پر دل ایام
برخواست پی نصرت شاهنشهر ایام	اندر سر بچان حق ان نیک سرانجام
کز قرب خدا دید بسی عزت و اکرام	نام او فرخ پسر میر نکونام

جان داده و جان یافته از محبت جانان

جناب چند بن حجر خولانی سلام الله علیه

انز دوده خولانی ان معشر دانا	چند بن حجر کوهر یکتا
در خلد سراز انز اودام و حوا	سرداد بشوقی که ندانست سرازیا
کردی چو از امام نژادیهامانا	در رزم بداندیش ظفر مند و توانا

هم نیز نژاد پسران این مادر دران

جناب زهیر بن بشیر خثعمی سلام الله علیه

کونسله خثعمی زاده شیر است	سر حلقه انصار زهیر بن بشیر است
در حجر شرف کوهر بمیثل و نظیر است	فرزانه و آزاد و جوانمرد و دلیر است
در شاه پرستی چونیاکان هزیر است	کفینه اسرار شه عرش سر بر است

کش رحمت حق بر تن و بر جان نیاکان

شهید
بدست و
پنج

شهید
بدست و
ششم

شهید
بدست و
هفتم

شهید
بدست و
هفتم

شهید
بدست و
هفتم

شهید
بدست و
هفتم

شهید
بدست و
هفتم

شهید
بدست و
هفتم

معشر
یعنی مایند و
کروه

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

شهید
بدست و
پنجم

جنابو تمامه سعید و سلام الله علیه

پیش آمد و تعظیم نمود از دریاری	پس عاشق صیداوی چون شیر شکاری
جام بغدادی سترای حجت باری	بر خالک ادب سود رخ و گفت بزاری
ای کعبه مقصود امید است که باری	هنکام نماز است و که راز کزاری

یزدان کروم در کف حجت یزدان

تحقیق ناظم کتاب مستطاب درین معنی که نماز صورت و لا بتست

از بهر نمازش سوختی روی نیاز است	شاهی که بحق معنی قران و نماز است
قربان نیازی که از ان مایه ناز است	زی کعبه کند چهره و خود کعبه را حلت
تا اوست در رحمت حق بر هر باز است	سلطان عراقست و شه نشاه حجاز است

بل ذات رحیمست و بود معنی رحمن

جناب سعید بن عبداللہ زهیر ابن قین سلام الله علیه

پیکان بلا را سپر سینه کشادند	انگاه سعید و پسرین ستادند
اهلا که چه پاکیزه دل پاک نهادند	بنکر که چه مردانه قدم پیش نهادند
در شاه پرستی چه فروز همت دادند	کوئی که ز مادر پی این کار بر زادند

این معنی خدمت بود ای پناه پرستان

شهادت یافتن جناب سعید در برابر حجت خدا هنگام راز کزاری

افتاد بخاک از پی تعظیم شهادت	تا آنکه سعید ان علم فرو سعادت
جان بهر همین داشت از من و ولادت	خوش گفت و زمین بوسید از راز کزادت
در کیش محبت به ازین نیست عبادت	در مذہب ما با ختن جان شده عادت

کاین جان پرستش بود و معنی ایمان

صداقت
و ازین
شهادت
سی و نهم

کزارین
یعنی
و ازین

نخستین
و ازین
عنوان

نخستین
و ازین
شهادت

<p>در توصیف تجیدان بزرگوار سلام علیک</p>	
<p>این زاده عبد الله ازاده سعید است</p>	<p>کز فر شهش کوب اقبال سعید است</p>
<p>سرداده و اندر سر پیمان مجید است</p>	<p>سردار مکه از بندگی شاه شهید است</p>
<p>فرمودی جنت رادارای کلید است</p>	<p>خود کشته شدن اورا ارایش عید است</p>
<p>عیدی که در آن پاک روانها شده قربان</p>	
<p>مبادت چنان دهن قین بالشکر کفایت</p>	
<p>یکه اسپر قین ظفر طنطنه سرد است</p>	<p>کان دل شده برکنده دل از صحبت لدا</p>
<p>ملحق شده در راه بشاهنشاه اخبار</p>	<p>اماده که در راه خدا کشته شود زار</p>
<p>ده مرده برون آمد و طبع شر بار</p>	<p>انگشت صد و بیست تن از فرقه اشار</p>
<p>ناشد در اخبار و قوس گشت باقران</p>	
<p>مضمون حدیثی که این نمار درایت گریه است</p>	
<p>از اخبار رسیده است بدینگونه روایت</p>	<p>خون کویر کند شیعه را آغاز حکایت</p>
<p>مرویت که آن فرقه بیفهم و درایت</p>	<p>کافر است در ظلم و ستم یکسر روایت</p>
<p>مملکت نهادند سلطان ولایت</p>	<p>کز بهر نماز آن کسر بجهاد ایت</p>
<p>هر از شود با که هادی دین</p>	
<p>چنان حسیب مظاهر است سلام علیک</p>	
<p>فرمود جهان را و شعله مظهر ظاهر</p>	<p>بایر جوان بخت حبیب بن مظاهر</p>
<p>بر حکم قدری که توفی حاکم قادر</p>	<p>در کار قدری از وی مابین شاکر</p>
<p>سپایه نویر قرار مریمی تو ظاهر</p>	<p>مأمور بود شمس و ماه نشاه تو ابر</p>
<p>ای پرتوی از وی تو خوشید درخشان</p>	

فرو
یعنی شمشیر و
شکوه و در اینجا
یعنی لطف و عنا
یت است
مه
یعنی چنانچه در
نور جوان

طنطنه
یعنی جلالت و
حشمت و شکوه
اقران
جمع قریب است یعنی
نزدیکان

روایت
من این نمار

شهادتی
و چنانچه

جناب امیر بن قریطه انصار سلام الله علیه

بن قریطه انصار فرخنده سیر بود	کاوتیر عد و ساز شهنشاہ سپر بود
هر تیر که تا کوی دلش راه سپر بود	شورید و دلش عاشق پیکان دگر بود
زان آتش عشقی که بجان مشعل دگر بود	تزاز جراحات پیایی چه خبر بود

می گفت در بغیا که مرا نیست و صد جان

بخاک افتادن از جناب آمدن حجت خدا ببالین و

انزخم پیایی تنش امتاد چو بر خاک	سد شاد انز و جان دل سید لولاک
فرمود شهش در خلد از جان دل پاک	پیغام سرا باز رسان بادل غناک
زی جد و پدر از بد این زمره بیداک	وانگاه زمین عرضه کن ای جوهر امراک

کایند بیکجور بیدین زنده مهمان

جناب از اکر کوی ابره فرخنده سلام الله علیه

شاهی که بود مظهر غفاری باری	فرمود بصد رافت با جون غفاری
کای بنده آزاد ابودر که بیاری	ما را از وفا آمدی صدق شعاری
واکنوز کند از تیر بهمت غاشیاری	برگرد بسو وطن با غم و زاری

در راه تیر ما بنشین بادیده کریان

ازین جهاد خواستن جناب چون از حجت خدا صلوات الله علیه

ازده فرخنده صعب چون نگو نام	کز خدمت شه یافت نگو نامی یام
مالید ز کنت بشا هشته اسلام	کاین بنده که پرورده از انفسه انعام
زین چشمه توفیق چرا در نکتہ دجام	کز به نثار تو پرورده مرا مرام

کز خون سیاه است ترا قابل قربان

شکایتی

لولاک
استاره عدایت
مدنی
لولاک لما خلقه
الافلاک
زی
یعنی سو و نیا
و نرد

شکایتی

شهادت پادشاهان و بزرگان انجمن اسلام در کافیه فیضیه

هر چند که بوم تبه و زنگ سیاه است	پاکیزه و روشن شود ارقاب شاه است
بامهر توام چهره سیه غیرت ماه است	من کشته راه تو و دادار کواه است
اینست ره مقصد و جان واقف راه	در شاه پرستی هر دار تبه چاه است

شاه
یعنی شاه
واقف
یعنی آگاه

من هم بقدای تو غلام در ایشان

در نه غوغای و جز خواندن انجمن اسلام الله علیه

این گفت و پس از رخصت شه کشت چو آتش	در خون عریس پی طاعنی سرکش
که تیغ بکافر زد و که بانگ بر آبرش	بر خواند اباشو حسینی رجزی خوش
فرمود من چون سیر بنده مهوش	بر قلب سپه رستم و بر میهنه آرش

طاعنی
یعنی ماضی و
ناجور و
مکراه
آتش
یعنی آید
آتش
نام تیراندازی
نشنوی

در میسر چو شیر سیه پر دل و غرمان

انجمن عمر بن خالد صید اسلام الله علیه

رخصت طلبید از شردین و ارش حیدر	عمر و آن پسر خالد صیدای بافر
والا رجزی خواند بگردار غضنفر	کام و ز منم در صف کین ضیغم صفدا
شمشیر و گردن این قوم کران سر	چون قافیه ای در ف غلط پیر و کافر

شهادت
هفت

یزد ان کثر بد کیش و پرستنده شیطان

در نه غوغای و شهادت یافتن انجمن اسلام الله علیه

ان شیر دل را د و هز بر افکن عاشق	مخورخ معشوق ازل عاشق صادق
زرد بر صف ان فرقه نامرد منافق	وان واسطه خلق و پرستنده خالق
فرمود تقدّم که ترا ماهه لاحق	شو منظر مقدم یاران موافق

هز و
یعنی شیر
تقدّم
مطامیر است
یعنی پیش
برو

در خلد برین باش پذیرنده مهمان

جناب خظله بن سعد شای سلام الله علیه

پیش آمد و بستود ملک را بامای	پسر خظله پسر سعد ان عاشق شای
در سینه مکان داد و معشوق کرامی	هر تیر کزان فقر در ان کشت تمامی
در شاه پرستی چیده از فرم دای	شاه را سپر آمد تن ان فارس نامی

تاجان بغداد کرد زهی فرد زهی شان

سلیمان غلام حضرت صلوات الله علیه

کا دل بره خسرو دین جان بغداد کرد	از خیل موالی چو سلیمان که وفا کرد
احرام وفا بست و در ان کعبه جفا کرد	زی بصره شد و کار بفرمان خدا کرد
کز نیکو پاکش سر فرخند جدا کرد	در انکه عبید الله بیدین چه جفا کرد

ازاده سری در کرب و بیعت سلطان

جناب عبداللہ بن یقطر سلام الله علیه

زی کوفه سفر کرد ابا فر و جلالت	عبداللہ بن یقطر گزیده بر سالت
میساخت جهانرا بسو شاه دلالت	در راه خدا دید بسی رنج و ملالت
ان کافر سر کرده اصحاب ضلالت	شومی که در ان خطه همی داشت ایالت

اومرا ز جفا کشت پس از ظلم فراوان

جناب سوید بن عمرو سلام الله علیه

سودای عجب در سر ان عاشق مست	چون شیر سوید پسر عمرو ز جاجست
بر قلب سپه راند و صف میمند شکست	غرید و بشیر بلبل اخت همی دست
می گفت منم چاکر شاهی که مرا هست	در میسر جان داد سوار که از ورست

جبریل امین در و جهان خادم دربان

در این
نسخه
تصحیح

در این
نسخه
تصحیح

در این
نسخه
تصحیح

در این
نسخه
تصحیح

در مرقه شهادت انجمن اسلام علیه

این گفت و می بریز چون شیر غضبناک
افتاد چو آتش بدل آن خس خاشاک
بس تیر و سنان آمد بران بدن پاک
بفرقه رف به صفت آن زمره بیداک
انگشت بهر حلقه که می بسرخاک
بیخود شد و غلطید بخون بآبدن چاک

تا بهر چو اخوان دید از نعمت این خوان

جناب یحیی بن کثیر سلام الله علیه

شاهی که فلك مسند و خوشید سرتیپ
چون احمد مختار بشیر است و نذیر است
کون رحمت دادار ترا خیر کثیر است
مهر فلکش در آرای منیر است
فرخنده خطابیش یحیی بن کثیر است
کاویزه کوشش سخن حضرت پیر است

فرموده پیران چه بود کوه غلطان

جناب زهیر بن سلیمان سلام الله علیه

قادر و توانی سپهر من از جان
کافسان بمعنی بود و معنی انسان
چشم و دل و جان داشته بر بیعت
وز جان شنوی مدح زهیر بن سلیمان
مردی که بود مردمک دیده ایمان
در عین شه نشاه پرستی شده سلطان

صظوة خدا آمده و ناظر قرآن

جناب قرة بن ابی قرة غفاری سلام الله علیه

فرزند ابی قرة ظفر مند غفاری
با اذن خداوند جهان حجت بار
وامد باین پاکش بر ضربت کاری
شد قرة ازاده پی نصرت و یاری
بر قلب کرازان زد چون شیر شکاری
بنمود سو مکت بقاراه سپاری

جانش چو خلاص آمد ازین فانی زند

شهادت
چهارم

شهید
چهارم

شهید
چهارم

جناب مالک ابن اوس سلام الله علیه

مالک پسر اوس بفرمان خدائی	زی تیره دلان تاخته از روشن بخت
بانصر خداوندی و بافر خدائی	ای شیعه کورت هست سحر سر
وقتست که تابند گریبان بکشائی	وز کوی زائیدنه دل ز ناک زدائی

در مقام مملوک ملک مالک دوستان

جناب نعمان بن عمرو سلام الله علیه

نعمان پسر عمرو بفرمان جهان نمان	فخر و جهان شدن همی از رتبه نعمان
بشیده اطعوا الله از باطن قرآن	در شاه پرستی هر جانبدار فرمان
در خدمت شاهنشاه دین حجت	در عشق کمین خدمت او بدل سر جان

اهل اسیر جانی که در دهر جانان

جناب سلیمان بن عوف خضریٰ بن عبد الرحمن سلام الله علیه

بن عون یل خضریٰ ازاده سلیمان	براهر منان تاخت بفرموده یزدان
باحضرت غیلان پسر عبد الرحمن	بازی مشمر طنطنه حضرت غیلان
این خدمت سلماقی و آن فرسلیمان	دو شیر یان تن همه در جوی و خفتان

ان رتبه این دیده و این منزلت ان

جناب عبد الله بن سمعان سلام الله علیه

بذینای شه و کوش بفرموده سلطان	منظور خدائی پسر بدول سمعان
عبد الله غازی بو غارستم دست	فرمان شهنش تالی فرموده یزدان
منظور و از خدمت شه بدل سر	نزد بر سپه اهرمن آن فرسلیمان

هر جمله او ایقی از قاف در سبحان

شهادت
چهارم
پنجم

شهادت
چهارم
ششم

شهادت
چهارم
هفتم
و هشتم

شهادت
چهارم
نهم

جناب عطیة بن و حار و قیس بن منیہ سلام الله علیہما

در پای عطا زاده و حار عطیة	در خدمت شه تالی قیس بن منیہ
در راه خدا دیده بسی رنج و بلیه	در فقه مصداق و هم خیر برقیه
پیغمبر یزدان را منقاد و صیہ	در اشک حق هر یک شرار سریه

شرار چنین باید دوشگر یزدان

جناب قیس بن عبد الله حمدانی سلام الله علیہ

از کوهر عبد الله قیس حمدانی	زی بد که آن تاخته چون برق یانی
معشوق ازلفتی بر این عاشق جانی	کاو کوهر باقی شده در عالم فانی
در خلوت محرم اسرار نهانی	وز دولت شه صفا انجازهایی

در محب و بزکی شرف دوده همدان

جناب حجاج بن سعید سعد سلام الله علیہ

حجاج سپهدار که شرار سعید است	از دوده سعدی که باک سعید است
این کرد سبک جمله که سالار و خلد	با کز ترکان افت انقوم عنید است
چون شیر غضبناک شجاع است و رشید	هر دم ز حقش قدرت ز نیروی جدید

بل قدرت وی ای قی از قدرت یزدان

جناب عمرو بن ابی کعب سلام الله علیہ

عمرو بن ابی کعب اباشاه پرستان	براهر منان تاخته چون رستم دستان
نوشیده می بخوردی از همت مستان	مستان خدائی همه شمشیر بدستان
شمشیرستان در برشان سبزه	لوزد بخود از صولتشان شیر نیستان

یا العجب از طغنه شای پرستان

شہید
پنجاه و یک

شہید
پنجاه و دو

شہید
پنجاه و سی

شہید
پنجاه و چهل

جَنَاعَتِ بْنِ مَالِكٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ

عامر ملک ملک و فزاده ملک
در راه خداوند بیموده مسالک
و جھش هر در وجه ملک آمده ها
در ملک وفا آمده دارای ممالک
یا عشق خدا در فکند تن به مالک
از قرب ولی الله مصداق هُنَا لَکَ

کز قرب حق اید هله اینم ترلت شان

جَنَاعَتِ بْنِ مَالِكٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ

رازی شیر خدا را شده مالک
در عالم خلق آمده بینای مسالک
یزدان کروا نواهی رتبه کذلک
خرغامه یل شیر شکزاده مالک
در عالم آمده دارای ممالک
وانکو بره شاه پرستی شده سالک

نرود اکو بود منزل او خدمت یزدان

جَنَاعَتِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيٍّ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ

فرزند علی جبلیه که در دوده شیبان
کسترده همه روزه و راسفزه ازان خول
باشاه پرستان که بود رستم دستک
خوان کو مش بود پیر از نعمت الوان
تار صدف درم است ازان لوله بر خول
وین شیر لا ویر بود از شاه پرستان

اهلا بفخار و شرف دوده شیبان

جَنَاعَتِ بْنِ أَحَدٍ وَ خَضِيٍّ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ

دزد و ده حضم یل منصو مظفر
کا و اشرف شاه پرستی است بهر در
شمشیر ند در ره یزدان کرو و کر
از کو هر احد و ث بود عمر د لا و ر
خود و زدهش زیب سر زینت پیکر
چشمش بشه کوش بفرمان پیمبر

فرخنده بصیر که دهد کوش بفرمان

دار
یعنی جبهه و مالک
دو رازده
شهادت
بنیاده و بنی

هنا لک

اشاره به این ملک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

هنا لک

جناب قاسط و کوش پسران زهیر تغلبی سلام الله علیه

پس قاسط و کوش بن زهیر از عتقا	پویان بوه شاه پرستی ز طاعت
هر یک بنر مالک اقلیم شفاعت	در سلسله تغلبی از علم و شجاعت
ان پیر طریقی آمد و این میر جماعت	در مدحشان ساز بیک رشته عتقا

باقیت و لیکن سر این رشته بدو

جناب کافه بن عتیق سلام الله علیه

از سلسله شاه پرستان زمانه	خود زاده از زاده عتیق است کنانه
در شاه پرستی ز بنر کان زمانه	در کشور هستی ز امیران یکانه
هی قصه پاک از شمار فسانه	در بای کرامات ویران نیست کرانه

کز بحر الهی بود این کوه تابان

جناب شریح بن عبد الله سلام الله علیه

فرزانه شریح از جهت شاه پرستی	از ملک عدم تا خنده ز کشور هستی
در طاعت یزدان چیده از شاه پرستی	بالله که درین ره نرسد غفلت و سستی
باید زره چابکی و از درجستی	پیموده ره شاه پرستی بدرستی

شادانکه بود هم قدم شاه پرستان

جناب ابی عثمان سلام الله علیه

در جان ابی عثمان از آتش مستی	زد نعره هی نایره شاه پرستی
افروخت چنان در دل جان آتش	تا سوخت و مرا فاش و نهان خرم ^{هست}
ره برده بقرآن و بحال لاکمی چستی	پیموده ره شاه پرستی بدرستی

جز شاه پرستی چه بود معنی قرآن

شهید

شهید

شهید

شهید

شهید

جناب یحیی بن سلیم مزی نزل سلام الله علیه

یحیی بن سلیم مزی نیز در اندشت
کزی وی هر روز هر پنجون جگر اغشت
هر چار تن از ضربت او کشت هر هشت
چون شیر خرو شید و غضبناک همی
و ز خیل عدو شمار و آن خون بد و دشت
یحیی صفت اندر سپیان سر طشت

شهید ۷۱

وی عاشق عهد است خدا شاهدینما

جناب قاسم بن عثمان بن ضبیعه الضبیعی و عثمان بن مالک و ابن مالک

فرزند حبیب از دی قاسم کتر اسرار
و ز نسل دو مالک خو و سیف علمدار
سرا دره و بر شاه پرستان شده سوار
باشیر ضبیعی که بود عمر و نکو کار
اندر دره سلطان هک خسر و احوار
چون ناطقه عاجز بود از مدح این چار

شهید ۷۲

شهید ۷۳

شهید ۷۴

شهید ۷۵

برخوان ز بنی منزلت و مرتبه اینان

جناب عمر بن عبد الله بن جندب بن عبد الله علیه

از کوه عبد الله عمر و از نظر شاه
در راه خدا از نظر لطف شهنشا
در خدمت سلطان بسرا واقف کمر
بگذشته و بگذشته سجد بنی زما
باشاه پرستان هر جا آمده همراه
در هر زوغا بیت النصر من الله

شهید ۷۶

که خدمت سلطان رسد شرف نزل

جناب زید بن مظاہر الأسدی سلام الله علیه

در سلسله شاه پرستان شده ظاهر
کز جمله او نصر الهی شده ظاهر
در عصه میدان لغش غالب تاهر
شیر اسد سلسله زید بن مظاہر
و ز چهره او فرخندائی شده باهر
باذن شاه یاطن و سلطان مظاہر

شهید ۷۷

جان داد و شد از فیض انزل مظاہر جانان

مطبوعه جدید شرح ابیات طغرایی در اکسیر

عاطفت
یعنی مهریانی
لطف
شهادت
محبوب
یعنی از مرده

جنابا عمر بن جندب انحضری سلام الله علیه	
در سلسله خضر میان عاطفت و رب	با حضرت عمر است بهین زاده جندب
کاودید مسیب را از دید مسیب	در مرتبه از شاه پرستان مجرب
چون مرز همی گفت بهر روز و بهر شب	جز شاه پرستی نبود ملت و مذهب
خوش آنکه چنین فهم کند معنی ایمان	
جنابا عمر بن عبد الله صید و سلام الله علیه	
هم که هر عبد الله بستوده عمر بود	کز دوده صیداوی پاکیزه کهر بود
شاه را بوی از عین عنایات نظر بود	خود مرد ملک دیدۀ اقبال و ظفر بود
شاخ شجر دینا فرخنده ثمر بود	در بیعت آن ره تن او بیخ شجر بود
کامد ز خلا بیک بشارت بر ایشان	
جنابا عمر بن مسلم سلام الله علیه	
مولای دوعالم زنده نوازی	فرمود ابا عامر بن مسلم غازی
کای میر عراقی نسب ایشیر حجازی	ما سر خدا یم و تو خود محرم رازی
سودا که شهادت ترا سر مایه بسازی	نزد اکه سر نخو بگردون به رازی
اینست سر کا و ورد اندر سلطان	
جنابا یزید بن حصین الهمدانی سلام الله علیه	
اهلا بیزید بن حصین الهمدانی	المشرقی القاری میر همه دانی
بی کفتر سجانی ما اعظم شانی	رشدن بود از چهره اش اینرا ز نهانی
جان داده و جایافته این عاشق خا	در مرتبه شاه پرستان عیانی
در عشق تعالی ازین منزلت شان	

شهادت

غازی
یعنی مجاهد
رزم جود
دین
شهادت
فراختن
یعنی بلند نمودن

شهادت

جناب عبدالرحمن بن عبد الله ارجى سلام الله عليه

باشد چو غلامی بد و عبد الرحمن	عبد الله ارجى بد و عبد الرحمن
زین فرخداى پسر عبد الرحمن	تا حشر بنازد پسر عبد الرحمن
ای دل چو پیر پیر عبد الرحمن	ما را بوسانی ببر عبد الرحمن

خوش آنکه بود هسفر عبد الرحمن

جناب عبدالرحمن بن عمیر الکلبی سلام الله عليه

دُم لایه نماید بد و عبد الرحمن	شیرا و شرین کلبی بد و عبد الرحمن
زین شاه پرستی پسر عبد الرحمن	جز شه نپرستد پسر عبد الرحمن
جبریل نپر دیر عبد الرحمن	جز حق ننشیند پسر عبد الرحمن

جز شه نبود در نظر عبد الرحمن

جناب ذهیر بن عمیر الانصار سلام الله عليه

سر حلقه انصار زهیر بن عمیر است	کا و قاتل اشرار نماید خیر است
در شاه پرستی ز رفیقان بری است	کوئی که هانا پسر پاک خضیر است
تیغش که در فرق اعدا و اخر سیر است	اول که در زهره بدخواه زهیر است

اندم که بود سر زتن دشمن سلطان

جناب انس بن کاهل اسد سلام الله عليه

شیر اسد پیشه انس زاده کاهل	داناى خرد پیشه خداوند قبائل
در بیعت سلطان بحق حجت کامل	سزاده و سترافت از بیعت جاهل
جز عشق و عالم انکاشه افل	جز جبر خدا در نظرش عاقل و طبل

و ججهت همی خواند در ججهت سلطان

شهادت

دوم که
یعنی تلقی و
پلوسن سر
شهادت

بسر
یا سر یا بفرست
یعنی قسم پسر
الهل

بر
یعنی پسر
کاهل بن کاهل
کاهل بن کاهل

شهادت
بدخواه

یعنی دشمن
خداوند

یعنی خداوند
شهادت

وجهت
استاره بایه مبارک

اق وجهت للذ
فطر السموات
والارض الخ

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

قارب غلام حضرت سید عالم و خیر الدین ظاهر غلام و عمر و خیر الدین سید عالم و مدینه

قارب که زانصار و موالی از فرست	ازاده و باجنت سید است بر این
ظاهر بصف عمر و خیر الدین و صفدر	سالم بد و خواجه کلی مه با فر
هر چار پی شاه پرستی شده یکسر	بی شاه پرستی ندرهی دیده ندره هر

باشاه پرستی شده خود هادی رهدان

جناب زهیر بن سلیم و عمار و همدانی و جناب نغیر بن عجلان الانصار سلام علیهم

همای زهیر بن سلیم است نهانی	عمار مهین شاه پرست همدانی
در عشق فنا ساخته این پیکر فانی	در کسوت باقی شده زان پیکر ثانی
هستند بسی شاه پرستان بنهانی	لیکن بود از شاه پرستان عیانی

ازاده نغیر بن سلیم که بود زاده عجلان

جناب عمار بن حسان بن شریح الطائی و حیان بن حارث سلام الله علیهما

از کوهر حسان شریح ان یل طائی	عمار بود در صف عشاق فدائی
فرموده خدا مدحت این فارس طائی	از است که یزدان کند شرم مدح سر طائی
بستوده که امده از شاه ستائی	چون وی بود از شاه پرستان خدا

از کوهر حارث یل باطنه حیان

جناب عمر بن ابی مناع جعفری سلام الله علیه

عمر بن مناع جعفری از در طاعت	پیوده ره شاه پرستی با طاعت
بر خاک کف پای شمشیر طاعت	یعنی که بود بر سر و تاج شفاعت
در پیش حق و پادشاه ملک قناعت	این عیسی جان امده هرگز با جماعت

کلاکون کفن و کشته و در خون شده غلط

حشمت
یعنی حلال و غیر
و شکوه
شعید
کهر
معروف و در این
یعنی درج و شعیر
آمد
مقال
یعنی محتاج است
یعنی حیت و حیا
و مالک
آل
اول یعنی آمد
بیت و در
سج
شعید
کهر
یعنی آید از شعله
و چراغ و کاند
و شست
آهر من
یعنی دیو
۱۳
مقال
یعنی مقیم
شعید

جنازه لال بن نافع بن هلال الجلی سلام علیہ

بد رجلی نکه هلال آمده نامش	در حسن مکین بنده ستر ماه تماش
برجایس بود چاکر و بهام غلامش	هر شوم بد اختر که زخوشید خمش
شد سوخته در نار غضب کشت تماش	کانکس خدا ساخته مغضوب اماش

لریز ز قفاش او اقا شیران

رز و غوغ و زخم د شدن ان بزرگوار سلام علیہ

هر تیر که ان شیر عرین داشت برکش	افکند بران زمره و باه چو ارش
پس دست بشمشیر بلبل و چو اقا ش	افتاد صرمان خار و خس عاصی سرکش
تا دیر شه چهره بخون کرد منقش	خوش را نکه شاه پرستی سپرد خوش

اینست ره امر مرد و همی دل رهدان

از بای شرامدن و دستگیری شدن ان بزرگوار

بس مهر فرون بود پد بخیرالش	شد بد رفلك بنده فرخنده هلالش
از شاه پرستی بود این فرو وجالش	نان و نمک شاه جهان باد حالش
بشکست زیر رستم آخر پر بالش	بستند بزنجیر جفا ان برویالش

از بای فکند ند جوان رستم رستان

بروز سلاشت و پناه انجنار ان بزرگوار سلام علیہ

ان کنج سعادت را اشار ستمگر	بردند بنزد پسر سعد بد اختر
بر دست زنجیر جفا علجز و مضطر	کز سلسله هرگز نبود عار و غضنفر
انگاه سر پاک و را شمر ستمگر	با خنجر بیدار جدا کرد ز پیکر

خوش را نکه چو او سر هدا اندر سلطان

شهادت

مطبوعه عابدیه کتابی بد والمیہ فیما يتعلق للشخص القرمین التذیر انجلدی

شهادت یافتن جناب ابراهیم حصین سلام الله علیه	
فرخنده براهیم که فرزند حصین است جشید نرمان باشد و خوشید زمین کاغشته بخون در شاهنشده نیست	بر چرخ شهادت قمز هر جبین است فی که و مرا قدر و شرف برقرار اینست در شاه پوستی چو و رسم چنین است
غافل مشو از رسم و شاه پرستان	
جناب علی بن مظاهر الاسد سلام الله علیه	
در خدمت درگاه شه باطن و ظاهر کایات بزری زرخش امد ظاهر بوسید زمین نزد شه کل مظاهر	همتای جید است علی بن مظاهر وز چهره او نور خدائی شده باهر وز خورشده امد بخسان غالب قاهر
بریکد کرا نکند بسی پیکر بجان	
جناب معلی بن معالی الغفار سلام الله علیه	
فرخنده معلی که بود پسر معلی پیغام سرش امدش از عالم بالا مقبول خداوند تقدس و تعالی	بارتبه عالی بود همت اعلی کای در کوانایرو ای کوهر والا خرد از تو خوشنود حق از کرده حالا
عالیست تو در دو جهان منزلت شان	
جناب طرماح بن عبد بن حاتم الطائی سلام الله علیه	
با اذن حق و واسطه فیض و عالم و گفت که در راه خدا جان سری که پاینده و افی که بود زنده از ان یم	جان داد طرماح عبد زاده حاتم بگذار که در خدمت دریا رسد این نم باطنطنه موی که شد در کف جم
درد ز نهیبش جگر ضیغم غضبان	

شهید

آیات
جمع آیات
علاماتشهید
باهریعنی ظاهر و
الشکاره
هوبدپور
یعنی پسر
زرد

شهید

سرش
یعنی فرشته
ملک

شهید

جناب علی بن حنظلہ غفاری سلام الله علیه	
بن حنظلہ فرخنده معالی غفاری چون بوی خوش از جگر عود قناری بنمود پدیکار عد و راه سپاری	کا علی بود شرم تیره در حضرت باری بر جست و میان بست بجان بازی و چون وز عد و شد ز نبردش شب باری
لب تشنه خوامید سوز و ضه رضویا	
جناب ابوبکر غفاری سلام الله علیه	
جابر سپهره ظفر مند غفاری می گفت که دادم سر خورشید سوار ای لپو درین کوی سرچا بسیاری	بیخود شد و بر نیواست پی نصرت و یار چون سر دهم در قدم سایه باری حشر تو بود با مالک میر غفاری
در روز جزا از کرم مالک سبحان	
جناب اسوان بن عمیر الطهمی سلام الله علیه	
طوبی لسوان بن عمیر الحمدا فی سرداه و دیر یافته سرد و جهانی و زحمت این محرم اسرار نهانی	دانا دل فحش و ادیب هر دانی در عشق تعالی الله ازین عاشق جا کز مرتبه در شاه پرستان عیانی
فرموده اما مشرقم از زوده همدان	
جناب سالم مولا عامر بن مسلم سلام الله علیه	
سالم بد را عامر بن مسلم غازی در خدمت اسلام دو مسلم غازی جز خدمت شاهش چه نیاز چه غازی	می بود ولی داشت سر بنده نواز در جمع حقیقت بود این زندنیازی در یاب بسی نکته اگر محرم دانی
شه غیر کلام الله ناطق چه بود هان	

مطبوعه جدید: منقبات محمدی موسسه کشف الصنائع و مخزن البضائع در اختر آغا جدید

شهید

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت یافتن جناب مالک بن نویر سلام الله علیه

محبود سلیمان که بود زاده داود کاسر شهادت هم او را شده مشهود بپسر سر جان بره خالق معبود	فرخنده را است بسی مالک مسعود جان داد و همی بد رخ شاهد مقصود شد مالک مفتاح در جهنت موشود
--	---

مملوک امام است بلی مالک دوسران

جناب عبد الله مشهور بپسر یاسر سلام الله علیه

فرخنده یتیمی پسر پیر جوان شیر افکند مسرتن را در بوتۀ اکسیر ای قسورۀ کرسنه و عاشق چاکسیر	با بخت جوان آمد و شد با خرد پیر ای رز تو خوش را اثر ناله شبگیر بشتاب که وقت شهادت نشود دیر
---	--

ای کرد شجاع الحق وای ضعیف شجاعا

جناب جناب بن حارث انصاری سلام الله علیه

بن حارث انصاری فرخنده جناده مستانه بپیکار عدوی نهاده زرتیغ و همی گفت اباخر و سعاد	سمرت شهادت شد از انساخر باده چو نشیر قوی پیچید بران کد فتاده کای قوم رغا الحذر از تیغ جناده
---	---

کان تیر شهابست و کدازنده شیطان

دختر خواند جناب بن جناده انصاری سلام الله علیه

شیر افکن انصاری بن جناده چو نشیر دلاور بصف رزم ستاده بسرتن کز تیغش بر خالک فتاده	کاند در بریزد ان بودش قرب زیاده بر بسته لب از گفتن باز و بکشاده می گفت منم اخر عمر بن جناده
--	---

پیدا ز عرب چون ز عجم رستم دستان

شهید

شهید

شهید

شهید

جناب عبدالرحمن بن عوف سلام الله علیه

بن عوف فرزند و ان عبدالرحمن می گفت من در وجهان عاشق یزدان با عهد خداوند جهان بر سر بیان هر کد پس از نهخت شرخ میدان هم دشمن هر من هر از سلیمان هین جان من خواسته حضرت جانان	بن عوف فرزند و ان عبدالرحمن می گفت من در وجهان عاشق یزدان با عهد خداوند جهان بر سر بیان هر کد پس از نهخت شرخ میدان هم دشمن هر من هر از سلیمان هین جان من خواسته حضرت جانان
---	---

کز حضرت جانان بستانم دیت جان

جناب ابن شیب شاکری جناب شوخ سلام الله علیه

پس عابر فرزند بل شاکری از جای با شوخ ازاده همی گفت تو را رای فالید که ای میر من ای کرد صفای در پای ملک سرهد این بی سرب پای	پس عابر فرزند بل شاکری از جای با شوخ ازاده همی گفت تو را رای فالید که ای میر من ای کرد صفای در پای ملک سرهد این بی سرب پای
---	---

کاوش خرد نیست بودی سر سامان

تخسین نمودن جناب ابن جناب شوخ بر

گفتا که مرا نیز کان بر تو همین بود کز فر شهادت بر شوه قدر تو افزود و نه تو است خداوند و نبی را خشنود بشتاب هلا خدیت شاهنشاه مازود	گفتا که مرا نیز کان بر تو همین بود کز فر شهادت بر شوه قدر تو افزود و نه تو است خداوند و نبی را خشنود بشتاب هلا خدیت شاهنشاه مازود
--	--

با عشق رخ کعبه خوشا خار مغیلان

ادراک آن بزرگواران شرف حضور حجت خدا را

بعد از شرف قرب شهنشاہ انامش چون بود ز حق بادۀ توفیق بجامش مقبول شه و ساغر مال بکامش مقرون بجواب آمد فرزند سلامش	بعد از شرف قرب شهنشاہ انامش چون بود ز حق بادۀ توفیق بجامش مقبول شه و ساغر مال بکامش مقرون بجواب آمد فرزند سلامش
--	--

شد زنده کز نوام نکو ماند بد ویران

کرم جنبان عابین مراتب ادا و جاسپاد خوشتر	
بسرده شهادت دل این بنده اکه کر چاره دفع ستم فرقه کمره بایست کز انجان گذرد اشهد بالله	امروز کسی نامه محبوب تراز شد از شاه توانستی این بنده در که ان چاره هر چیست و دل پالاشد که
کاین بنده بود شاه پرست ز دل و از جان	
فر او حین جنبان عابین پیا شقاوت پناه و تحویف ربیع بن تمیم انکرده افکنده بگردن کفن اخته شم شیر پس گفت ربیع بن تمیم از پی تخبیر این عابین معروف بود پیش من اندر	و کرد بر و بره صفتان با جگر شیر کای قوم بترسید ازین قسوه پیر کانه صرف یکا رنج عاشق و جان
اوشیر شکاری بود ای کله سر جان	
هر اس انکرده از سر با انجم او جز خواندن بز کوه	
از هیبت شمشیر از ان لشکر نامر باجاز مصیبت زده و بادل پرور عابین سپه گفت که آیا نبود مرد	نامد سو پیکار یکی مرد هم او مرد ان قوم سید دل را رخساره زغم رور اخر نه شمائید فراوان و منم فرد
از بهر چه مانید تهنی عرصه میدان	
نخ برین موکرم پیکار لشکر واجب الله سلام الله علیه	
پس گفت بلشکر پس سعد بد اختر این است یل شاگری چاکر حیدر یکبار بتازید بر این شیر دلاور	کاوشیر مجاهد بود ای مژده لشکر کانه صرف کین بوده ابا حیدر کانه بر او یکتیه ما عاجز مضطر
با ضیغم که سار چه لایسک که مدان	

مطبوعه جدید هزار اسرار شاهیه حکماء ساله در علوم و محققه

برهنه ز غم خون و شهادت یافتن انجمن اسلام الله علیه

چون کارچین دید خروشید و بزد بسر دامن عاشق جانانم و مست بانیغ یلی کرد بسی را بنمیز بست	خوش خوش زیر خود بهم در دو بست عاشق نیم امر زاکر پیرهنی هست تا کشته جانان شد و از قید جهان رست
---	---

در عین حیات است و لو کشته تر جانان

جناب عبد الله محمد رحمن غفار نیاز سلام الله علیه

میر هر شاهنش دین حجت باری طوبی لکا اهل ازین نصرت و یاری کردند بدرد و غم شه کرم و نزاری	فرمود بعد الله و رحمن غفاری بس هر دو نمودند سر شک از مره جاری فرمود ملکشان هله زین محنت و نزاری
--	---

کردید بغر ابدی خرم و شادان

عرضه کردی آن وزیر که احوال خویش را در محنت خدای

کردند بنوجاری خوانه ز رخسار ای رشنی چشم دل احمد مختار بینیم همی گزستم زمره اشرا	گفتند که ای میر عرب خسرو اختیار این کرم به حال تو بود از دل خوبار شاهنش ما را نبود یار مدد کار
---	--

ای خال جهان بر سر شاه پرستان

در عای حجت خدای حقان و وزیر که او سلام الله علیه

شه گفت بگریید بر این محنت و اندوه تا هست ابا چشم تو این محنت و اندوه نزد است که الید بر این محنت و اندوه	کاغشته بخون جگر این محنت و اندوه نالیید که دارد اثر این محنت و اندوه و نه کینه اش را بر این محنت و اندوه
--	--

ایزد بشما باز دهد خیر فراوان

شعاع
شعاع

در نه خورن در نذر کوا و اکثر اشرار علیهم السلام	
پیلان دویل پردل و دوشیر مجاهد	در شاه پرستی شده همراه و معاهد
کشتند بهر حال که روی زمعاند	بر حال نشان هر دو سپه کشته میشا
بر مرد یشان میهنه و میسر شاهد	کور آمد از آن شیران دیده حاسد
بهتر که همان کور بود حاسد کیهان	
بدر حبه رفیع شهادت رسیدن در نذر کوا و اکثر اشرار علیهم السلام	
تا اینکه بان فیض حقیقی برسیدند	مهر از سعادت بسر عش کشیدند
شیرینی ان باده اقبال چشیدند	صهبای محبت رامد آن کشیدند
از بار خدا مرده رحمت بشنیدند	طوبی لهازان شرف و شرفه که دیدند
اینست بلوغ تیر دیده کریان	
جنا غلام ترک حضرت سید سجاء فیروز نام المشهور محبوب با حید علی	
سلطان فلک مصطبه را بود غلام	خویشید رخسار ترک مریم حسامی
بر جیس سعادت ملکی ماه تامی	محبوب قمر طلعت جمشید مقامی
آمد بد ریخه و خوش اد پیامی	کامروز بجز شاه شانیست امکا
کاوشاه جهان باشد و شاهنشهر و ملک	
و در اعلا در اینجا با حرم حجت خدا صلوات الله و سلامه	
سازید ز احسان ملک خویش حلام	عمریت که من عاشق پیغمبر الم
در راه شه از کشته شدن نیست ملالم	بل از دل و جان طالب این ربه عالم
دیو ریت یزدان که درین فکر و خیالم	من شاه پرستم ملک ملک جلام
بینند جلام هله در عمره میدان	

شهادت

واکذا شئت حجت خدا ازین چهار اورا بجا ناسید سجده صلوات الله علیه

فرمود شاهنشاهی کرد صفیاشکن اکفون که می غرمان اندر صفی از شیوه بدیدر مهین ترک تهمین	با کمر نریانی و بانیزه قارت از سید سجده طلب خست از من یکباره بر آمد زهرم زاری و شیون
--	--

وزیر ما چه براید بجز از ناله و افغان

ازین در آن حضرت سید سجده صلوات الله علیه بجا ناسید

فرمود وراجحت حق سید سجده ابدال صفت دهره شاهنشاهی و تاد وزر آتش بیداد در دخال تو بر باد	کامرو نر توئی بنده ازاده انزاد صد پاره شود پیکرت از خنجر نوکاد فردای جزا دست تو بردام و باد
--	---

کامرو ز پی نصرت ما بر نر د امان

بمیدان رفتن و جز خواندن اینجا سلام الله علیه

پیر عازم میدان شد شادان و رجز خوان با ضمیم یکتا چکنند کرفراوان فرمود عیان سازید از خیمه بیابان	کای قوم هم میزد غاضیم غرمان بی حجت حق سید سجده بیاران تا بیکرم ارمی هنر دستم رستان
--	--

خوشنود شوم از کهر شاه پرستان

در نور نمودن انسر بالشک و شقا و اثر علیهم اللعنة

ان چاکر ازاده وان بنده انزاد با عون خداوندی و باقر خدا داد باطنطنه نو فرم با هیبت کشواد	چون شیر یان بر نر بر لشکر بیداد غرق آمد چون بیش در لهن نوکاد سرگرم شهادت شده با جان دل شاد
---	--

کتر هجت یزدان همدم بود و بر جان

اکامه و در سپه سعد لشکر از شوکت در انجمن

بیکاره بکوشید مگر چاره توانید	گفتا پس سعد که ای قوم برانید
بیکار غصه نفر باز بچید مدانید	کاوشیر عربیت و شمار بهمکانید
باترک روان خون دل از دیده چکانید	کردار تهمت را افسانه بخوانید

کاین ترک دلا و ره بود از کشور ایران

بخاک افتادن و بکشته شدن انجمن اسلام علیه

خستند زهر سقون ان شیر تن او را	از حله ولی حمله کرکان ولی خوار
کاین شیر فرید است و سپهر ز قهر	از صاحب غیت طلبم کوبید بناچار
آمد بیکشته او سید ابرار	افتاد و فدا گشت بشاهنشاه خیا

اهلا بشهید ای که رسد خدمت سلطان

جنایه بدین زیار شهنشاهی سلام الله علیه

کز شاه پرستی بجفتش قرب زیاد است	از تخته شمعاء یزید بن زیاد است
کاز هشت کان تیر که از توست کشاده	بافر کیومرث و بفرهنگ قباد است
طهورت ما آفت هر دیون تراست	از یک بیکشاهرمی باز فداست

کا و حافظ قرآن بود و ناصر قرآن

بمیلاد رفتن و جز خواندن بخدا ابو عمر نهشلی سلام الله علیه

مرخصت طلبد از شرف بوسه درگاه	فرخنده ابو عمر و یل نهشلی از شاه
اوین برش آیت النصیر من الله	بر قلب مخالف زده با خواطر اکاه
میکفت بلند است مرا مرتبه بجاه	در راه خدا تاخت بدان زمره کراه

در خدمت پیغمبر در ره رضوان

شهادت

شهادت

بمیدارفتن و جهانموش چنان زاید این جهان اسلام علی

بر و کرد پسران زدن و یار بن مهاجر	زی ان سپید کافر ان لشکر فاجر
در شاه پرستی ملک باطن و ظاهر	از فرشته باطن سلطان مظاهر
کردید بران سنکد لان غالب قاهر	در حله بود کفقی روئین تن قادر

یاد در صنف یکا بود رستم دستان

بمیدارفتن و جهانموش چنان سیف بر این جهان اسلام علی

شر کرد بگوان بولای اسد الله	سیف بر این جهانموش با خطر آگاه
با حشمت یزدانی و با فرشته شاه	این شیر زیان تاخت بران فقر و باه
کز فرشته هادیت بودش منزلت فحاه	واند و خند بر مرتبت از خدمت درگاه

در خدمت شاه است بلی مرتبه و شان

بمیدارفتن و جهانموش چنان سیف بر این جهان اسلام علی

بستوده محمد که بود زاده مقدر داد	در شاه پرستی بودش فرخنده داد
باز خصمت از پادشاه کشور ایجاد	بولشکر بمیدارزد و دادیلی داد
در حله دل جید و کردار از ساد	در دشت و غافلطف خدا یا ویرا و باد

کا و ناصر دینست بود یا ویرا ایمان

بمیدارفتن و جهانموش چنان سیف بر این جهان اسلام علی

پد مالک عبدالله باز خصمت ناورد	شر کرد چو شیران قوی دل بهم اورد
مردانه همی گفت که ای زده نامرد	ای لشکر بیچاره ایافرقه بیدورد
کز جان شما آتش دوزخ نشود سرد	ای کله کرکان فروز ای اسد فرد

رنکین کند از خون شمع صند میدان

جناب سعد غلام امیر مؤمنین صلوات الله علیه	
هم سعد غلام شهر مردان سعادت	عاشق شد و دریافت زحق فیض شهادت
در عاشقی آن نواجذ بافر و سعادت	نقد سر جان داد با خلاص ارادت
دم نزد بتو گامی شد از ز ولادت	نوشید هی شیر زستان عبادت
کثر رحمت یزدان هر بر مادر پستان	
بمیدار رفتن و زدم نمودن جناب ابوالصمصا طائی سلام	
از تیغ ابوالصمصام آن پر دل طائی	بس پیکر دشمن که ز دریافت جدائی
کز نصرت حق بود و را فرخندائی	محرم قلوب از مدحت این فارس طائی
بر بند که فرموده حقش مدح سرائی	اذ قال احبائنی فی تحت لوائی
وا فرشته در هر آید شه رایت یزدان	
بمیدار رفتن و جز خواند جناب احارث ابن عروه سلام الله علیه	
حارث پسر عروه پس از رخصت پیکار	چو شیر بریان تاخت بدان زمره بدکار
غریب و لب ناطقه بکشد بکفتار	کای طایفه ناهق و دیوان حق ارار
اماره خشم و سخط خالق جبار	غافل ز عقاب غضب حیدر گرار
ای عار مسلمانی و ای تنگ مسلمان	
زمر کردن جناب بند بن معقل اصبحی سلام الله علیه	
فرخنده روان بد رجهان زاده معقل	ان از همگان اعلم و ان از همه اعقل
ان زاده یل اصبحی ان ثانی معقل	یا حکم امام سیم و علت اول
بر قلب کران زان پیل تن یل	بر شاه پرستان بدی ساخت مدلل
ایات شجاعت و اباجت و برهان	

شهادت ۱۲۴

شهادت ۱۲۵

شهادت ۱۲۶

شهادت ۱۲۷

شعبان

شعبان

شعبان

شعبان

شعبان

شعبان

شعبان

جناب قیس بن مسهر صید و جناب قیس بن ربیع سلام الله علیه

خود شاه پرست آمده از پاجی کوه	قیس از کهر مسهر صید اوی بافر
درو قعه لشکر چه بود قانع لشکر	در عرصه محشر که بود شافع محشر
با بخت جوان سر بردار و سکندر	خود پیر غلامی است و را خضر پیر

قیس بن ربیع است و را همسر هشتان

در مرقوم جناب مسعود بن سعد حداد کوفی سلام الله علیه

فرخ پسر سعدیل کوفی حداد	مسعود که اسعد بود شرا خرمیلاد
آمد بران پادشاه کشور ایجاد	چون دافیر باذن شاهان فرخداد
زان قوم دغا هفت فزون گشت ز هفتا	برشوی ورق از هنر نود و ششواد

که کوی بدستان سخن از ستم دستان

جناب انور جناب صاحب نصر اخ سلام الله علیه

ان صاحب نصرانی بنیوش حکایت	چون حجت حق خواب و را کرد شاییت
بیدار شد و دید بسی معجز وایت	جان داده می در قدم شاه ولایت
خود هادی دین گشت از آن بحر هدایت	در خیمت جهاش هله این نکته گفت

کز رتبه قرین گشت بروج الله دوران

جناب مسلم بن عقیل و در و سپارش سلام الله علیه

مسلم پسر پاک عقیل از شهر لولاک	زی کوفه سفر کرد آباد و سپر پاک
در هر زمعد و بود بسی جابک چالاک	بس جمله می کرد چو تیران غضبناک
بران سپه کافر و ان لشکر بی پاک	کز فرجی از فیض ازل ساخته ادراک

ان پیر مسلمانان

طوبی عابدیه حل المستکلات از حکیم طوطی هندک در جفر و حروف اعداد

شهید ۱۳۵

جناب عبداللہ بن مسلم بن عقیل سلام اللہ علیہم

فرمود بعبد اللہ مسلم شر برحق کردی یحسان باید و جد هله ملحق خون تو بحق جوید از این فقر ناحق	چون پور عقیلت تو را تیر محقق پیشانی پر نور تو چون ماه شود شق مختار خدائی که بود حاکم مطلق
--	---

خود قاتل ما را نرسد سال بی پایان

جناب محمد بن مسلم بن عقیل سلام اللہ علیہم

سر ادب از رخصت شاه نشین شد خورشید ظفر بود چو چادر مؤبد دریافت شہادت ز پی فیض مؤبد	بن مسلم غازی مه بستوده محمد چو مسلم و فرخنده عقیلت پدر و جد بودش پی هر نیم عیان عیش مجدد
---	--

کاوست محبت شده از باره پنهان

دروغ بود جناب جعفر بن عقیل سلام اللہ علیہم

فرزند عقیل انیل باطن ظن جعفر فرحق و با مسلم فرخنده برادر در مدحت سلطان نبی قدس ولی فر	کرماه رخصت عرصه پیکار منور والا جزوی خواند بگردار غضنفر و افکنده ده و پنج تن اهرمن کافر
---	---

ان فریبانی و ان فخر مسلمان

شہادت یافتن اینجنا بضریت بشیر بن شوط یا عرق ابن عبد اللہ علیہما اللعنة

کرکین پسر شوط بشیر همدانی ای شیعه تو که خود از دیده فشانای زان سست و قایان زرد سخت کانی	یا زاده عبد اللہ ان عروہ جانی کویم چه جفا کرد بان مسلم ثانی نوکشت بر شیعه غم مسلم و هانی
---	--

هین طرف غمی کان نشو که منہ بد و دل

شهید ۱۳۶

شهید ۱۳۷

شهید ۱۳۸

شهید ۱۳۹

جهانمورد جناب عبدالرحمن بن عقیل سلام الله علیه

مرخصت طلبید از کرم حجت یزدان	فرزند عقیل قرشی عبد الرحمن
باز مرخصت قرآن ز پی نصرت قرآن	بنهاد قدم اسان در عرصه میدان
کز هر قدمی عاشق حق جا دهد اسان	در حضرت جانان چه بود مرتبه جانان

یا خدایت جان باید یا خدمت جانان

بمیکند آن رفتن و جز خواندن آن بزرگوار سلام الله علیه

فرمود کرای قوم بد اندید عیانم	کرد دولت حق صاحب سار نهانم
من پور عقیلم بشناسید مکانم	از دوده هاشم شرف فخر جهانم
من چاکر درگاه شهنشاه زمانم	وز خدمت درگاه بود رتبه شانم

کز قرب شهنشاه بود مرتبه روشن

در غم خود و شهتاک یافتن آن بزرگوار سلام الله علیه

این گفت وز افتش زدم تیغ شربار	در چمن هفده تن از انفرق اشار
کز ضربت کاری پسر خالدد کار	عثمان شریجهی کشت و مرا زار
کاغشته بخون شد تنش آیدد خوبلا	خون بار درین غصه کمر ایست ترا

کار دل پر خون چه بود ناله و افغان

در کمال التقدیر جهانمورد بن عقیل سلام الله علیه

شاهی که مراد مره توفیق دلیست	اندرد و جهان دشمن او خوار اذلیست
مرات جلال حق و سلطان جمیست	برهان الوهیت خلایق جلیل است
فرزند ابوالقاسم و از نسل خلیست	فرخنده خطایش موسی بن عقیست

ای کامده در مرتبه بر از موسی عمران

طیوبه تجدید لطایف المعارف مجادله رفیع بالکان اربعه

شکریه

شکریه

در قدر و منزلت جناب محمد هاشم السلام الله علیه	
شاهی که بود و شنی دیده احمد	فرمود بشهادت منصور مؤید
احمد پسر ارشد فرزند محمد	یکتا که هاشمی از قلزم سرمد
ای کامده از قرب حق تبار بجید	فرزانی داری و اقبال مؤید
اقبال مؤید چه بود خد سلطان	
جناب عبد الله اکبر عبد الله صغیر پسر عقیل السلام الله علیه	
فرزند عقیل امده عبد الله اکبر	در راه خدا کشته چو عبد الله اصغر
کان هر دو همایون نسب الا کوهر	یکتا کوهر بجو عقیلند و برادر
بارخصت داور زین نصرت داور	بر کمره کرکان زده چو نشیر دلاور
دو شیر بریان لیکن در جوش خفتا	
بمیلاد رفتن جناب محمد بن سعید بن عقیل السلام الله علیه	
سراخته در پای شاهنشر سرمد	فرزند سعید بن عقیل است محمد
در یاری حق پور سعید امده بعد	و کرد بدان طایفه با تیغ مهتد
سراده براه شه و کردیده مجتهد	بگذشته و سرافرق مباحات ز فرد
ز کنی شده از چاکری موجد ارکان	
در زمر غمور جناب جعفر بن محمد بن عقیل السلام الله علیه	
دل داده بامداد جگر کوشه احمد	جعفر پسر ارشد فرزند محمد
بستورده هر عقل و عقیلست و جلد	میراث شجاعت بودش از عم محمد
ز انفرقه بسی را بدست خنک محمد	تا کشت فدای سر شاهنشر سرمد
قربان شهیدی که بود قابل قربان	

شهید

شهید

شهید

شهید

شهید

ساده است سعید و بنده کناه با دلاخل در علم حق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

بدین شهر شهادت رسید جناب علی بن عقیل سلام الله علیه

انرا که در آن کشتی در خون قتل امت
زرق هر را آنکه پدر و او کفیلست
اندر روی کشته علی بن عقیلست
شاه شهدا عاشق یزدان جلیلست
در کار و عالم ز خداوند و کیلست
کرد و ن شرف را به و بشیر بدیلست

کش مهر فلک پرتوی از چهر رخشان

از جهات خواست جناب محمد بن عبد الله بن جعفر سلام الله علیه

بستوده محمد خلف جعفر طیار
نزد بوسه بخاک قدم خسر اخبار
امر و زنجیر کشته شدن نیست مرا کار
از گوهر عبد الله ان نجمه اسرار
کای خال جهاندار از خالق دادار
فرمان و خوشنودی پیغمبر مختار

خوشنودی او نیست مگر طاعت سبحا

در هر نمودن و شهرت یافتن ان بزرگوار سلام الله علیه

این گفت و پس از خصلت بر کند دل از غم
خاتون عرب زینب غم دیده بتشویش
اغشت بخون ده تن از آن فقه بدکیش
بزرگ بصف لشکر نامر بد اندیش
بر کند دل از میوه دل با جگر ریش
تا کشت نذر در نظر پادشاه خویش

یزدان دیت انرا که فدا کشت یزدان

بمیدارفتن جناب عون بن عبد الله بن جعفر سلام الله علیه

پس عون برادرش پی نصرت داور
غیر مان شد و بنشست ابر پشت تکا
کافی است هلا این شرف تا صنف محشر
بر خواست پس از خصلت یزدان و
گفتا نسب از شیر خدا رم و جعفر
در پیش سپه آمد و فرمود بلشکر

کای امت ناخوانده وای عیسی نادان

سید محمد
۱۳۹۹

در زمره نوک و شهسوار یافتن آن بزرگوار اسلام علیهم	
این گفت و همی تاخت بدان فرقه نامرد	بنمود بسی مدی در عرصه شاورم
افکنند بهر حله بسی مرد هم آورد	بعد از د و برادر ز جهان آمده دل
کو حله کو کاه فرون این اسد فرد	چون آن دو برادر بدی می چای بعد آورد
ای جان تن ما هر دم برخی ایشان	
بمیدارفتن در زمره نوک و شهسوار عبد الله بن الحسن الاکبر علیه السلام	
پور حسن آن حجت حق مظهر داور	عبد الله غازی بوغا ثانی حیدر
کر شاه پرستی مژ خورشیدش چاکر	باحکم اما می که بود حکم بهیر
چون شیر یان بر نزد بر لشکر کافر	یدرید زهم میمنه و میسر و یکسر
و نه کشته او بیسته فرو نشد بدیایان	
جناب الله بن ابی جعفر و ابی الحسن فیروزان سلام علیهم	
پسر ابن ابی و جانانه وارث حیدر	با پورانس پیل فکن شیر دلاور
با بنده شهزاده حسن سبط بهیر	خیز زان کش تیره رخ و روشن کوهر
رخصت طلبیدند که عبد الله اکبر	تنها نبود خیل عد و را بیرابر
دارند تن و جان بدم ناول پیران	
در جز خواندن و زمره نوک و شهسوار اسلام علیهم	
یکسو اسد ابن ابی دستانه انزلی	در قلب عد و رخنه همی کرد پیالی
یکسمت دگر پورانس پیر نکویی	کرد اسب امید از سپهر ظم همی پی
یکسمت بغیر و زی فیروزان انزلی	باز مرز و قد علمه الترسد من النعی
هی تیغ بکا فرزند و همی بوزن جز خوان	

شهید
شاه
شاه
شاه
شاه

در فرمودن جنات و نریمان و جنات و نریمان	
ازاده غلام حسن ان خسر و ابدال	در تاخته باغ و نریمان با حشمت و ابدال
بامو کب فیروز و باکو کب اقبال	بکشد سو باغ جنان شاد و پربال
شد پیش حق منج فرخنده بد نبال	وان بنده ازاد نکوفر نکو قال
کردید چه فیروزان ازاده و سران	
کشتن بزرگوار اجمعی کثیر از لشکر و شقا و اثر علیهم السلام	
هر کس که بان چار و چار آمد و جنگ	با شعله کشیدش سقر اندر بن خود تنگ
کردید همی آنکه برایشان شد شهنشاهند	و به راه ضعیفی بکف شیر قوی چنک
ازی نو و دنگ بر شیر بفر نلت	با ناخن و با چنک کند خنک که در تنک
در عرصه سیم منج مکر چیست بجولان	
شهادت یافتن جنات و نریمان و جنات و نریمان	
بن سعد و غانجتری شامی غدار	بالشکری افزون بعمر بود مدد کار
شهنشاه و همراهان را رفت به پیکار	شد کشته و پیچیده شد خیل چو طیار
شد بسته و چاره بران قوم از آن	تا آن سه معین کشتند از آنکس ناسا
شهنشاه بر شه شد و گفتا انا ظمان	
بدان فرقیه شهادت رسید جنات و نریمان و جنات و نریمان	
فرمود باو خسر لب تشنه مخور خم	سیراب کند جام نیا کام تو ایندم
خوشنود شد و سود سر اندر قدم	اهنگ و غاکد ز نو اخته صارم
بنمودن سو سفر جمع دگر هم	تا ساخت خزون زینت فردوس مقدم
بشتافت بر جده وید و خرم و شادان	

شکای

شکای

شکای

شکای

<p>بدین فریفته شهادت رسید جناب ابو بکر بن صلوات الله</p>	
<p>فرخنده ابو بکر که شیل حسن آمد</p>	<p>تحسین خدایش هر بر جان تو آمد</p>
<p>باحسن ارادت بر خیز من آمد</p>	<p>وزن شاه پرستیش روان در لب آمد</p>
<p>در مصر بدایوسف کلکون کفن آمد</p>	<p>سرداد و نکونام بوجه حسن آمد</p>
<p>شد از صف عدوان هر جا تا صف غلام</p>	
<p>در هشتم نبر کو ارجب احمد بن حسن صلوات الله علیه</p>	
<p>فرزند حسن معذر احسا بود احمد</p>	<p>روح ملک و پیکر انسان بود احمد</p>
<p>بر چرخ شهادت مرتابان بود احمد</p>	<p>از باغ حسن سرخس امان بود احمد</p>
<p>از کوه احمد که جان بود احمد</p>	<p>رهبر چو پدید رویزدان بود احمد</p>
<p>بهرت رسیدد نظر حجت یزدان</p>	
<p>شهادت یافتن جناب عبداللہ بن حسن الاصغر صلوات الله علیه</p>	
<p>عبداللہ اصغر پیر حجت یزدان</p>	<p>شاهنشہ بر حق حسن ان عالم احسا</p>
<p>ان کشته زهر ستم از جلیله و عدل</p>	<p>از خیمه برون آمد و کرد میدان</p>
<p>هستی ایند خواست ز هستی امکان</p>	<p>جان داد و روان در ره شاهنشہ عطشان</p>
<p>ان راهبر خضر پیر حجت میوان</p>	
<p>از جفا خواستن جناب حسن بن حسن صلوات الله علیه</p>	
<p>باحسن عقیدت حسن بن حسن از شاه</p>	<p>درخواست همی اذن پس از بوسه درگاه</p>
<p>پیش آمد و او بخت بد آن شاهنشہ</p>	<p>کای مظهر الهی ای مظهر الله</p>
<p>ارجو که بحکم تو سوم کشته درین راه</p>	<p>کناز که در این راه بود خاطر آگاه</p>
<p>دانند که همی سپرم جانب یزدان</p>	

بمیلاد رفتن جناب زید عقیق پسر حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله

شهادت ۱۵۹

زید بن حسن یاری عروین حسن را کای شاه که ایوم نرفی کوس من را بی حکم تو تن در ندهد روح بد ترا	بوسید چو وی دامن سلطان زمین را در ملک تو مالک شده جان سرو علین را ویرانه پسندیم کنون خانه تن را
---	---

شهادت ۱۶۰

داشته که صد گنج بود در دل ویران

کامله حجت خدا با جفا قاسم بن حسن صلی الله علیه و آله

شهادت ۱۶۱

فرمود بقاسم شرب تشنه خطابی کای پور برادر که بجان تشنه ابی کایام عروسی بود و فکر صوابی	جانسوز خطابی و غم انکیز جوابی بر کف بنه از خون دل دریده خضابی حقا که تو خود پیر فرموده ابی
---	--

یعنی حسن انشاء بحق حجت یزدان

عقد فرمود حجت خدا از خنجر خود بر ابرو جفا قاسم صلی الله علیه و آله

خنزید و بی شمس فرج جله بسازید کوس من الملك پیایی بنوازید در شست هوای حق فرس عشق بتازید	پس شمس را بوازا بر ماه فرازید وز خدمت شاه بمرکب العرش بنوازید سرمایه دل در ره دلدار بتازید
--	--

تاجان بفشایندی خدمت جانان

بجمله رفتن انجنا و مکانه با خنجر عریز کوه اسرار علیهما

بنشست عروس از کرم شرب بر داماد پس دید مبارض طلب از لشکر میداد یا را چه نشان باشد کاین عهد یحیا	وز قسمت مقسود لقا سم وی شاد گفتا که عینو پیر ازین اوریت یاد در چاک کفن بر تن شهزاده ازاد
--	--

کاین طفره نشتا نیست که جان بوسریمیا

در احوال خود خست قاسم با عروس بزرگوار سلام الله علیها	
در روز جزا تا فریاد تو باشم من زنده انفس تو و خوی تو باشم اکنون که سرم سوختن سو تو باشم	در شام لقاشیفته از مو تو باشم من بنده خدام سرکوی تو باشم غیر و شرفم باد که من شوی تو باشم
ایشاه زنان دختر شاهنشهر مردان	
بمیدارفتن و زعفران خست قاسم سلام الله علیه	
این گفت و پیر از رخصت شاهنشهر با چادر سپر که بخون ساخته از سرق کز زاده سعد از دی کافر مطلق	در تاخت غضبناک بدان زمره ناهق بس دیوان اهرمنان ساخته ملحق پیشانی شهرزاده چهره امده منشق
و زبانی در آمد قدان سرخرامان	
فریاد برادران انجناب که با عجاوه از کفنی شتافتن حجت خدا بیاروی	
با قاله ند اگر که ای عثم کوامی در بایب مل از ستم کوخی و شامی نزد تیغ و پیرا کند سپه را بتمای	ای خیل ملک را بدست فخر غلامی کافر وخت چو آتش غضب قهر مای آمد ببرد اما زو بشهرزاده نامی
گفتا بخدا نیست بر عثم تو اسان	
کلام حجت خدا یعز و الله عز و الله ان تدعونا لیجیبک و یجیبک فلا یعیسک	
کا و را بدمد خوانی و امداد نیاید و زرا مدتش بهر تو سودی نناید خصم تو سو رحمت یزدان نکواید	یا اید و زرا مددش کاری نکشاید ارجو که تو را قاتل تا سال نیاید احباب تو را حق در فردوس کشاید
ای جنت حب تو به از روضه رضوان	

در حشمت جناب بکر بن امیر مؤمنین صلوات الله علیه	
فرخنده ابوبکر که فرزند علی بود	چون شیر خدا پیشه او شیر دلی بود
ایکینه اسرار خفی بود و جلی بود	زانصار ولی الله و از نسل ولی بود
راضی بقضای حق و حکم ازلی بود	بل شاه پرستیدنش از روزی بود
باخصر دین عهد چنین باید و بپای	
بمیدارفتن جنتا عمر بن امیر مؤمنین صلوات الله علیه	
شیر اسد الله که شبیه پدر آمد	ان ایث عبوس اسد مکفر آمد
میر علوی چهره و قامت عمر آمد	چون شیر لا و زر کمینگاه در آمد
وان شیر لپهای پدر از پسر آمد	زانسانکه بر و به صفقان حمله و آمد
گفتی که بود شیر خدا در صف میدان	
در جز خواندن و فرم نمودن انجمن اسلام الله علیه	
فرمود که ای لشکر از فتح و ظفر دود	ای بینظران کامده از اهل نظر دود
وی بیهنران کامده از اهل هنر دود	دارید تن و جانرا از بیم و خطر دود
ز نهار همی باشید از نزد عمر دود	کز ضربت تیغش زید نهام شده دود
بد بخت که کامده سرمایه عصیان	
بمیدارفتن جنتا عثمان بن امیر مؤمنین صلوات الله علیه	
شاهی که بود کوه در ریای محمد	فرمود بعتان که هر جبهه حیدر
کای کوه بحر نجفای پال برادر	کز بحر ولایت چو تو آید هم کوه ر
اند در صف کین با کهر حیدر صفدر	برتاب ابا تیغ بدین قوم بد اختر
خوشمید بلند اختر ای از مترق عمران	

سهمید

سهمید

شعبان

شعبان

شعبان

بمیدارفتن جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
عون بن علی از پی امداد الهی	رخصت طلبید از کرم و رحمت شمل
در شاه پرستی چهره از عون الهی	کاند رکف عشق هنرمند پناهی
دارای ظفر مند بود برمه و ماهی	زانسانکه بیانش نتوان کرد کاهی
ناسفته همی خوشتر این کو هر پنهان	
شهادت یافتن جناب جعفر بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
جان داده براه شاه دین زاده جیدر	خزغام دلاور سپید و صفدر
ان ضیغم شیر افکن وان شبل غضنفر	کایات شجاعت بودش از زحیدر
کرنام همی پر سی ازین شیر دلاور	تعظیم کن از جان و بگو خضر جعفر
الله ز چنین شیری در پیشه ای کان	
در چشمه نیر کو اسرار جناب عبداللہ بن علی صلوات الله علیه	
عبداللہ غازی که ظفر مند و هر پیریت	فرزند علی پادشاه عرش سریر است
شهرزاده انزاده به مثل و نظیر است	با بخت جوان در کف سایه پیریت
شیر بیت ظفر طنطنه و زاده شیریت	در قافیه این شیرین اندر پذیریت
کی قافیه اندیشد مستغرقا جانان	
بمیدارفتن و جز خواندن جناب اسلام الله علیه	
بار خست حق ان یسر شاه ولایت	و کرد بدان کافر کان بهر هدایت
فرمود که ای غرقه در بای غوایت	چشم دل جان بسته ازین معجزات
محروم همی حق را از لطف عنایت	بیرون شده یزدانرا از ظل حایت
واند رکف هر من حامی شیطان	

سید

اشاء با شهادت
و قیام با شهادت
میل طالب

ویر
معنی یاد
خاطر

در حمت خبا ابرهیم بن امیر مؤمنین صلاوات الله علیه

نام پسر شیر خدا از در تعظیم	ببر که بود کعبه مقصود بر ابرهیم
نامش چو پدر قبله هر کشور اقلیم	شیل اسد الله بود این ضیغ در خیم
شهرزاده بافر و بران زنده دیمیم	باحکم امای که بود معنی هم

وزیر باطن او شرح دهد ظاهر قرآن

بمیدارفتن انجمن اسلام الله علیه مکالمه نور بالشکر لفظ

و کرد بدان زمره بی قبله بهر باب	ویرانه کن کعبه و برهون بحواب
پیچیده سگافری از صحبت اصحاب	پویان بره دیو زبان کار و ندرت
ای و بهکان گفت منم سوخته غاب	کز صولت من زهره کفّار شواب

اهلا که منم اب رخ کعبه ایمان

در جز خوانند انجمن اسلام الله علیه در میدان درم

ز بهار که بگذارد ای لشکر بیدر	پیش پسر شیر خدا سرو بهی از سر
بنیادم ایدر که منم زاده حیدر	واندر صف کین با صفت حیدر
دو حجت یزدانرا فرخنده برادر	یک حجت یزدانرا والا عمر بافر

طوبی که بلند است مرا مقبره شان

در هر کرد انجمن اسلام الله علیه بانکر و شقاوت و ثرو

پس بر صفت شیر خدا آن خلف شیر	نزد دست ید اللهی بر قبضه شمشیر
چو شیر که در تاندر بر کله نخیر	در تاخت بدان و بهکان بانجیر
فرمود که ای پسران در ره ادبیر	کس را نرود ضربت شمشیر من از ویر

واکنون بره کعبه قرب آمده قربان

شکایت

شکایت

<p>بمیدارفتن بنام محمد بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه</p>	
<p>لبستود محمد پسر شاه ولایت میبودشردین را در ظل عنایت مردانز کمر بست بامداد و حمایت</p>	<p>کز حشمت جواهر کند این بند و رایت افراخت پی شاه پرستی هر رایت میگفت من خدمت سلطان ولایت</p>
<p>جز طاعت یزدان چه بود خدمت سلطان</p>	
<p>خطا بخیزد بخت عیسی علیه صلوات الله علیه</p>	
<p>سلطان فلک مصطفی فرمود بخت زندۀ ابد از مشک تپه خضر ابد الیاس امشب بطلب مهلت ازین وقته کسا</p>	<p>کز نسل یزدان الهی ای زاده هر پاس در مرز رعنه عمر خسان تیغ تو چو داس وز راه وفادار با طرف هر م پاس</p>
<p>تار از هر کجوم با خلق سبحات</p>	
<p>که بمیدارفتن با این و فرقی نشناس تمام حجت نمای</p>	
<p>ستقای یتیمانی و سوار علمدار ای از دل شمشیر تو خون در دل کفار دستی که جدا کرد از کینه اش رار</p>	<p>در لشکر حق آری باید چو تو سوار اینک اگر کت دست دهد اب بد ار عباس فادای عباس وفادار</p>
<p>ای برده بمیدان وفا عهد بپایان</p>	
<p>بمیدارفتن ان ز سر کوار یا محمد خدا صلوات الله علیه</p>	
<p>با حکم امامی که مبین است بیاسین انز هشت برادر چو تایید بر زمین افکند برابر و چو بزار و کان چین</p>	<p>و کرد بکفار علمدار شه دین بنشست بر زمین بر زری خواستن کین چون کوکب ثاقب زری رجم شیاطین</p>
<p>خود نیز شهابست که از نندۀ شیطان</p>	

منور شد عرصه میدان از جلال مبارک انجمن اسلام علیہ	
شیراوشن نام اور ضرغام دلاورد	دارنده فرخ علم لشکر داور
شیران هم در چوشتن این شبل غضنفر	کا و حنفره اول بود وثانی حمید
چون شیر خدا در صف کین حیدر	در دوده هاشم لقبش ماه منور
کردید منور ز رخس عرصه میدان	
ادامه روز پیاپی حجت خدا را بان رفیع کراه علیہ السلام	
فرمود الا ای پسر سعد بد اختر	لب تشنه بود عسرت فرزند پیمبر
تا چند در اداری ای ملحد کافر	این ظلم و ستم بروی و حجت داور
ای در خون چشم و سخط خالق اکبر	وی دیو عز ازیل پرست ای سک ابر
کز طینت شیطانی در بیعت شیطان	
کمره دهید تا بدایار و مرمر و این معجز و نور انشا و اکذرا	
فرمود شمر ای قوم زم زمی من روم	باستد هله جعدا ترا ویرانه این بوم
ز انکاف بد اختر این مملکت شوم	ویوانه دنیای فی مسکن هر بوم
با تیر قضا جوشن پوکا بود موم	ریزند پی ظالم خون من مظلوم
من زارده پیغمبر او زارده سفیان	
جوانا صواشتم زدی لجوشتن و نفرین و عتبات الحضر بر افگشتن	
فرمود بر این نکت و نشنید جوابی	نشنید جواب از طلب جرعه ابی
جز شمر که پیش آمد و بمو خطابه	کز گفتن از نیست مرا طاق و تابی
گفتا سخن از بیعت بیرون ز صواب	بشنید از انشیر غضبناک عتابی
کامد چوسک از گفت نشایسته بشین	

غضبناشدن آن زارده شیردل و کجمله بزرگوار لشکر	
ان ماه بنی هاشم و خورشید علمدار	در شاه پرستی علم لشکر دادار
در خدمت شاه راخی از احمد مختار	با حکم جهاد او باذن جهاندار
غرمان شده سبیل اسد الله علی وار	بزرگ بصف لشکر چون جید و کردار
هین قوت باز و نکر و قدرت یزدان	
آغاز داستان و شهناز یافتن حضرت علی بن الحسین الاکبر صلوات الله علیه	
عشق آمد و نرغیمه بر از طاقم	کز خیمه چو خورشید بر آمد علی اکبر
ای آنکه توفی عاشق دیدار بیمیر	بنکر بعلی علوی مظهر جیدر
کاند رصف رزم آمد چو جیدر	در ملک شجاعت چو پدر رضا افسر
زیب سرخ زند سزده افسر سلطان	
رخصت یافتن انجمن ازاد و شرف یافتن بخت خدایم	
اینست علی علوی حضرت اکبر	معشوق و کرامی پسر عاشق داور
شیل اسد الله بود و شبهه بیمیر	العزّة لله ازین محرو و ازین فتر
برد و سپرد رگشت پس از رخصت مادر	نالید که ای خستری ناصر یا ودر
ما ناصر حقیق و بحق یا ورا ایمان	
رخصت خواستن انجمن ازاد و رخصت خدایم صلوات الله علیه	
کجی است شفاعت که درین جلد و حکمت	هین جای شتابست نه هنگام زنگست
خود مقصد ما جلوه افشاد شکر	حق شاهد یگرنه کجها غول دورست
بالشکر یزدان سپرد و یو بخت	الله که جهان بر من از این واقعه
اذنی که منور طلسم عرصه میدان	

شکایت

جمع آمدن اهل حرم بد و راجحنا صلوات الله علیه	
چون اهل حرم ناله شهزاده شنیدند	از خیمه برون آمدن زی شاه دویدند
چون فرومه قامت رخسار بدیدند	یکباره سرانگشت تحیر بگزیدند
گفتند سخن باو می پاسخ بشنیدند	و ز فرقت شهزاده بن جامه دریدند
سختست بلی فرقه جان دو بحر جانان	
بیایم و من صحبت خدا اسرار شهادت را با نجنا بگ	
افساند یکی بر کل رخساره کلابش	زرد شانه یکی منبل پر حلقه تابش
او در یک از پرده یکان اسب عقابش	رخ سود بجاک قدم حضرت بابش
پرسید بسی نکته و شده ادبش	کز کار شفاعت چه رسید و زحش
در خدمت پیغمبر و حضرت رحمان	
از تحقیقات ناظر فرزند خدا پرستی لسان الحق محرم در اسرار شهادت	
ای سلسله شیعیه بیا ئید، بیا ئید	و ز کیس و او سلسله با ز کشا ئید
و ز اشک روان کرد رکابش نزد شید	کز آنکه شمارم خوشید ستا ئید
خوشید خدا را بجدائی بستا ئید	و ز مهر نظر برمه و زیش بنا ئید
معشوق امام است بود عاشق نزدش	
مراتب شود و عشق ناظر کتاب لسان الحق محرم	
دیوانه شدم حلقه و زنجیر بیارید	سر پیچم ازین حلقه اگر دیر بیارید
سرسشته از آن زلف که کیر بیارید	یکرطل گران از کرم پیر بیارید
صد لقمه کباب از جگر شیر بیارید	چون قافیه صوتی بهم و ز پیر بیارید
کی قافیه بخند دل دیوانه حیران	

مرا تاج زبده و چون ناظر کتاب مستظرف هنك خدا چو	
دیوانه ام از فکرت ان طره پر خم	ز بخیل من از زلف سیاه است مسلم
زخم دل عاشق نبود طالب مرهم	زیر ادل عاشق طلبید زخم دمام
بجلقه ان زلف درین حلقه ماتم	دیوانه بود محرم در ماه محرم
سنکی چه در بخت است ز دیوانه عریان	
از فواد حالات ناظر کتاب فرهنگ خدا پر گرم عشق	
من عاشق دیوانه ام ای خلق بدانید	ز بهار مرا عاقل و فزانه بخوانید
بادل سخن از کیس و شهنشاده مرا نید	دل را بر دیشانی خود باز بانید
و ز ما بر عشاق سلای برسانید	کز گفته ما خون دل از دیده فشانید
هنکام وداع است بو فوبت هجران	
وداع کردن انجمن حاجت خدا را و جلد حزن بر لشکر کا	
شهنشاده اکبر بخند دست پیمبر	بوسید و علی وار بود بر صف لشکر
هر جمله او ایقی از جمله حیدر	گفتی بصف رزم بو حیدر صفد
این شیر لا و ر که بو شیل غضنفر	غرمان شد و بر زد بصف لشکر کافر
تا با صف کرکان چه کند ضیغ غرمان	
اللهم شهد علی هؤلاء القوم فقد بزی الیهم غلاما اشبه الناس خلقا و خلقا و مضطعا	
خوشید و لایت به عارض فزید	از مهر نظر کرد و بان نخل برومند
فرمود در این کار کواه امتداد و ند	کاین شب پیمبر که مو انا صر فزید
انصار و مهاجر ز جالش هم جوید	چو نشیر و د جانب کرک ستمی چند
تنها بود این شیر سپر کرک فراوان	

كَأَنَّا اشْتَقْنَا النَّبَأَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّظَرُ بِالْيَمَّةِ

هرگاه کسی شایق دیدار پیمبر خیر و برکت و مرازین زمره کافر راضی نشود زایشان از کفر و مهتر	کشتی نگرستی برخ حضرت اکبره هر سویرا کنده شود قوم ستمگر خوانند که ما نیم ترانا صرا ایدر
---	--

شمشیر کشید ندی کینه و عدوان

خَطَّاهِ خُذْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ جَعَلَ اللَّهُ لُغْنَةً

شربت بانگ همی بر سپر سعد لعین از راه چه همی جراحی ای کافر مرتد ای قاتل خوبان نبری صفر بجز بد	کای زاده اهرمن و خواهر سپرد باد از زمین نسل تو مقطوع مؤبد کار و وجهان بر تو مبارک نشو خود
--	---

مرد و خداوندی و از زوده شیطان

نَفَرِينَ كَرَّمَ حِجَّةَ خُذْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَلْعَنُوا

چونانکه رعایت نکنی ای سگ ناکس نرود که خدا بر تو مسلط کند انکس با دافره این آتش بیداد همان بس	نزدیکی ما را بخداوند مقدس کا و ذبیح کند سگ را در جامه اطلس ای مشت خستاجله بداند کزین بس
--	---

هستید مخلصه در آتش نیران

خَوَانِدُ حِجَّتِ خُذْ إِيمًا مَبَارَكًا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ إِبْرَاهِيمَ الْخَوَّارَ بِالنُّفُوسِ فَشَنَّا

خواند به بلند او از این آیت محکم هم فوج جوا بر ابراهیم ازال مکرم دار و سمیع است و علیمست درین	بگزیده حق از عالمین حضرت ادم وان دوده عمران سرف دیده عالم کا و معنی ادم بود و صوت علم
---	---

هم ظاهر او ترجمه باطن قرآن

مطبوعه مطبعه غنچه صدرک از مولف معنوی روحی

آمد حضرت علی اکبر صلو الله علیه بمیدار و برهنه اهل کوفه از ارتکاب قتل و

بشبال سدا لله علی ان ضیغم غرمان	آمد بصف معرکه و کشت رجز خوان
احباب در واله و اعدا هم حیران	گفتند بنامیزد از این مه تابان
کش تیغ عدو سوز بود مهر رخشا	از گفت تعالی الله پیغمبر یزدان

این گفت علی الله علی زاده عمران

اشاره بر رجز خواندن آنحضرت صلو الله علیه تا علی ابن حسین بن علی الی اخره

فرمود علی بن حسین بن علی را	بینید همان طنطنه شیر دلی را
خوانید چو بینید مهر و علی را	از چهر و لبش فکوحی و جلی را
فرآیدی ایت لطف از لی را	اکرام خداوند نبی را و ولی را

اولی زهر خلق به پیغمبر یزدان

اطعنکم بالرمح حتی بدین اضر کبر بالسیف حمی عنای الی اخره

در نصر پدر میزنم ای لشکر بیداد	بر سینۀ باطل کروان نیرۀ پولاد
ضرب علی هاشمی از دست خدا داد	حاکم نشود بر ما از تخم زنا زاد
نرو ز نوله در مینه و میسر افتاد	هر ضربت او یار ز بازوی علی داد

کز نسل یدالله بود این ضیغم غضبنا

حیرماندن اهل کوفه شامی رجال انجنا صلو الله علیه

از کوفی و شامی هم حیران جلش	مندک شده از ششعنه نور جلالش
این گفت و بیکتی نبود شبه مثالش	مانند پیر و خوار و مقالش
چون شیر خدا یکسر شیریت خصلش	خون من اگر ریزد چون شیر جلالش

شیر است برن فاخته از بیشه امکان

ما رجعتنا انجنا از میدان بخت و محبت خدا صلوات الله

ایشیعه فغان از دل عشاق جگریش	این قطره خون آب شود از غم و نشو و
کاید چه پیر از نرم شه نشاه ترابش	دارد دل زار قومگر صبر ازین بیش
کز ضربت یک طایفه اهرمن بدگیش	ان قره یزدان شده نزد پدر خویش

تا باز مگرد خاتم انکشت سلیمان

اظهار تشنگی نمودن انجنا بخت و محبت خدا صلوات الله

گفت ای پدر از تشنگی آمد جگرم	وزن نقل حدید آمده تقطیده تم چون
اهلا که مرا گشت کنون حال دگر کون	طوبی که همی بینم ان قامت مونون
در خدمت پیغمبر در حضرت بیچون	چون جد و پدر دست پذیرای من کفون

مهمان نکر ای عشق و یزدان نرند مهمان

تسلیم بخت خدا بختا علی اکبر صلوات الله علیه را

فرمود شرای شاه در خسار محمد	وقتست که سیراب شوک از کرم جد
ز انشربت ابی که شوک زند سرمد	بشتاب بر چشمه این فیض مؤبد
منصور یزدان زدادار مؤید	ای شیعه بفر تو بفر دوس محمد

احباب تو را تاج بود روضه رضوان

گذاشتن بخت خدا زبان مبارک را بدرها انجنا و مراد

فرمود سخن پیر خود پور جوان را	بنهاد بکامش زره لطف زبان را
فوشید از ان شربت چو روح و انرا	تا بهر شفاعت سپرد کوه رجان را
نزد بوسه دست شاه و بر تافت عنان را	برز بزم ان طایفه کفر نشان را

کای لشکر کفار منم رایت ایمان

اشاره بضعف انجمن از کثرت جراحات	
در آنکه گراین رایت اسلام شوخم بگرفته ابر کوه روان سر سهای خم لیکن هر از یزدان با فتح و مادم	زنها و جل در فند اند و هر عالم باین لشکر حق را که کون امدن پرچم ویر و بود لشکر اسلام مسلم
در روز شفاعت رسد این گفته برها	
المدح تَجْتَ خدایا بیا لیلین انجمن صلووات الله علیها	
لیکن بی آن شیعه کند کربیه نزاری کا مد بین حضرت انشیر شکاری شیر غضب الوده صفت حجت باری	وز غم شود رخسار دل از هر شه جاری از فرقه و بره منشان ضربت کاوی در یافت پسر رازی نصرت و یاری
حق حافظ ایشان ز خدا حافظ ایشان	
باز کشتن اسب عقاب بی صفا از میدان بی سوختن	
تا کیست در این محنت و اندوه و یاری زین درد که سوزد جگر جید کوار این اول زاریست با هنک دل زار	کز کرم بکنم یاری پیغمبر مختار خود تا کجا باز رسد خانت کار هیز اسب عقابا مد بی انشه صفا
رخ داده مگر حادثه در صف میدان	
بیر و امدن ز غمر یقین و نین صلووات الله علیها از غم و درد	
کجا دشته هست ز ما باز پوشید بام بخروشید و بی چاره بکوشید چون مردم از ادنی صیحت بنبوشید	کوشید پیچاره و بام بخروشید خوش بوس این انش پیدا بجوشید یا که محظه بالین ادب بپوشید
کز خیمه برون آید شاهنشیر نسوان	

مطبوعه عابدیه ریدالضراط النجاة اغنی هزار مسئله جناب میرزا حاتم الله

خطاب انجمن صلوات اللہ وسلامہ علیہا بآب عقیاب	
کای اسب عقیاب انجمن شیر خدا کو	ہجرت حق و صورت پیغمبر ما کو
ان ماہ بنی ہاشم خورشید لقا کو	در محفل سر بازان انشع ہد کو
ان قبلة حق کعبہ ارباب صفا کو	ان ماصدق ذبیح عظیم از شہدا کو
کز قندیناہ بود قابل قربان	
جناب علی بن الحسین الاصفہ صلو اللہ وسلامہ علیہما	
فرمود شہ تشنہ لبان با علی اصغر	حق داند و مقرب تویی خالق اکبر
نزد آکہ ترا از ستم قوم ستمگر	لب تشنہ ہی باز شکافد رک خنجر
سیراب شوی از کرم ساقی کوثر	یک قطرہ ز خون تو شود شاخ محشر
کز خود کنہ شیعہ بود قلم و عثمان	
خطاب محبت خدا بان بزرگوار سلام اللہ علیہ بزبان	
چونچشم شفاعت بود از خالق اکبر	صد بار فدای رہ او اکبر و اصغر
ویرکشتم نکودم بود این تیرہ میسر	اینست کہ عشق عجیبی آمد بر سر
وینسان ہنری خواہد این عشق	با ستر شفاعت پی خشنودی داور
سر پرست خوشتر و جان در بر جانان	
بدرجہ رفیعہ شہادت رسیدان بزرگوار سلام اللہ علیہ	
سحر ملکہ کافل چون زاوہ ملجم	نزد بر کلوی نازک او ناوک استم
بسکافت رک حلقش خون بخت دما	حلقی کہ بود واسطہ خلق دو عالم
در غصہ ای خالق نردی حلقہ ماتم	بگرفت کلوی ہمہ را کہیر ازین غم
دیگر چه سخن زاید از خاطر پشیمان	

فهرست اساتید علم و دشت کربلا سلام الله علیه

۱	جناب حرب بن یزید رایحی سلام الله	۲۰	جناب زهیر بن نفیس بجلی
۲	جناب مصعب بن ادریس سلام الله	۲۱	جناب سلیمان بن سلمان از دی
۳	جناب علی بن حر رایحی سلام الله علیه	۲۲	جناب بشیر بن عمر خضری
۴	جناب قره غلام حر سلام الله علیه	۲۳	جناب مسعود بن حجاج
۵	جناب ظهیر بن حنا سلام الله علیه	۲۴	جناب عبد الله بن مسعود بن حجاج
۶	جناب بریر بن خضیر همدانی	۲۵	جناب بدر بن رقیط
۷	جناب وهب بن عبد الله کلبی	۲۶	جناب عبد الله بن بدر
۸	عیال جناب وهب بن عبد الله کلبی	۲۷	جناب عبید الله بن بدر بن رقیط
۹	جناب عمر بن خالد از دی	۲۸	جناب اسلم بن کثیر از دی
۱۰	جناب خالد بن عمر از دی	۲۹	جناب جنید بن حجر خولانی
۱۱	جناب سعید بن حنظلہ تمیمی	۳۰	جناب زهیر بن بشیر خثعمی
۱۲	جناب عمر بن عبد الله مدحی	۳۱	جناب ابوتمامه صیداوی
۱۳	جناب محمد بن انس المرادی	۳۲	جناب سعید بن عبد الله
۱۴	جناب وقاص بن مالک	۳۳	جناب زهیر بن قین
۱۵	جناب مسلم بن عوسجه	۳۴	جناب حبیب بن مظاهر الکاسی
۱۶	جناب عبد الله بن مسلم بن عوسجه	۳۵	جناب عمر بن قرطه انصاری
۱۷	جناب نافع بن هلال بجلی	۳۶	جناب جون ازاد کرده ابو زعفران
۱۸	جناب بحیر بن سلیمان رمانی	۳۷	جناب عمر بن خالد حنید او
۱۹	جناب محمد بن بشر خضری	۳۸	جناب حنظلہ بن سعد شامی

۵۹	جناب قعنب بن عمرو نمری	۴۹	جناب سلیمان غلام سید الشهداء
۶۰	جناب عبدالرحمن مزی	۵۰	جناب عبدالله بن یقطر
۶۱	جناب جمیع بن عبدالله عایدی	۵۱	جناب سدید بن عمرو
۶۲	جناب عمرو بن کناد	۵۲	جناب یحیی بن کثیر
۶۳	جناب قاسم بن حارث	۵۳	جناب زهیر بن سلیمان
۶۴	جناب مسلم بن کناد خراعی	۵۴	جناب قرّة بن ابی قرة غفاری
۶۵	جناب منیع بن زیاد	۵۵	جناب مالک بن اوس
۶۶	جناب قاسط ابن زهیر تعلبی	۵۶	جناب نعمان بن عمرو
۶۷	جناب کوش بن زهیر تعلبی	۵۷	جناب سلیمان بن عون خضری
۶۸	جناب کنانة بن عتیق	۵۸	جناب غیلان بن عبدالرحمن
۶۹	جناب شریح بن عبدالله	۵۹	جناب عبدالله بن سمعان
۷۰	جناب ابی عمار بن ابی سلامه الهمدانی	۶۰	جناب عطیة بن وحاد
۷۱	جناب یحیی بن سلیم مزی	۶۱	جناب قیس بن منیة
۷۲	جناب قاسم بن حبیب زرد	۶۲	جناب قیس بن عبدالله همدانی
۷۳	جناب عمرو بن صبیعة الصبیعی	۶۳	جناب حجاج بن سعید سعدی
۷۴	جناب حوی بن مالک	۶۴	جناب عمرو بن ابی کعب
۷۵	جناب سیف بن مالک	۶۵	جناب عامر بن مالک
۷۶	جناب عمرو بن عبدالله	۶۶	جناب ضغامة بن مالک
۷۷	جناب زید بن مظاهر	۶۷	جناب جبلة بن علی الشیبی
۷۸	جناب عمرو بن جناب الخضری	۶۸	جناب عمرو بن احد و خضری

٧٩	جناب عمر بن عبد الله صيداوى	٩٩	جناب هلال بن نافع بن هلال ^{عليه}
٨٠	جناب عامر بن مسلم	١٠٠	جناب ابراهيم بن حصين
٨١	جناب يزيد بن حصين الهذلى	١٠١	جناب علي بن مظاهر الاسدى
٨٢	جناب عبد الرحمن بن عبد الله ارجي	١٠٢	جناب معلى بن معلى الغفارى
٨٣	جناب عبد الرحمن بن عمير الكلبى	١٠٣	جناب طرماح بن عبد بن حاتم الطائى
٨٤	جناب زهير بن عير الانصارى	١٠٤	جناب معلى بن حنظله غفارى
٨٥	جناب انس بن كاهل الاسدى	١٠٥	جناب جابر بن عروه غفارى
٨٦	جناب قارب غلام حضرت سيد الشهدا	١٠٦	جناب سوار بن عير الحمدانى الفهمى
٨٧	جناب سعيد غلام عمرو بن خالد	١٠٧	جناب سالم موكلا عامر بن مسلم
٨٨	جناب ظاهر غلام عمرو خراعى	١٠٨	جناب مالك بن داود
٨٩	جناب مال غلام بنى مد بنى كلبى	١٠٩	جناب عبد الله مشهور به يتيم ^{بیر اسدى}
٩٠	جناب زهير بن سليم	١١٠	جناب جناوة بن حارث انصارى
٩١	جناب عمار حمدانى	١١١	جناب عمرو بن جناوة انصارى
٩٢	جناب نعيم بن عجلان الانصارى	١١٢	جناب عبد الرحمن بن عروه
٩٣	جناب عمار بن حصان بن شريح الطائى	١١٣	جناب عابدين بن شبيب شاكرى
٩٤	جناب حيان بن حارث	١١٤	جناب شوذب
٩٥	جناب عمرو بن ابي متاع جعفى	١١٥	جناب عبد الله غفارى
٩٦	جناب هاشم بن عتبة الملقب بالملك	١١٦	جناب عبد الرحمن غفارى
٩٧	جناب فضل بن علي بن ابي طالب	١١٧	جناب فيروز المشهور بمحب غلام حضرت ^{سيد سجاده}
٩٨	جناب حجاج بن مسيرف	١١٨	جناب يزيد بن زياد شعثانى

۱۱۹	جناب ابو عمرو نهشلی	۱۳۹	جناب عبدالرحمن بن عقيل
۱۲۰	جناب زياد بن مهاجر	۱۴۰	جناب موسى بن عقيل
۱۲۱	جناب سيف بن ابی الحارث	۱۴۱	جناب احمد بن محمد هاشمی
۱۲۲	جناب محمد بن مقداد	۱۴۲	جناب عبدالله اكبر بن عقيل
۱۲۳	جناب مالك بن عبدالله	۱۴۳	جناب عبدالله اصغر ايضا
۱۲۴	جناب سعد غلام امير المؤمنين	۱۴۴	جناب محمد بن سعيد بن عقيل
۱۲۵	جناب ابوالصمّام طائي	۱۴۵	جناب جعفر بن محمد بن عقيل
۱۲۶	جناب حارث بن عروه	۱۴۶	جناب علي بن عقيل
۱۲۷	جناب بدر بن معقل صبي	۱۴۷	جناب محمد بن عبدالله بن جعفر
۱۲۸	جناب قيس بن مسهر صيداوي	۱۴۸	جناب عون بن عبدالله بن جعفر
۱۲۹	جناب قيس بن ربيع	۱۴۹	جناب عبيد الله بن عبدالله بن جعفر
۱۳۰	جناب مسعود بن سعد خدّاروفي	۱۵۰	جناب عبدالله بن الحسن الاكبر
۱۳۱	جناب صاحب نضاري	۱۵۱	جناب اسد بن ابی رجانه
۱۳۲	جناب مسلم بن عقيل	۱۵۲	جناب مالك بن انس
۱۳۳	جناب محمد اصغر بن مسلم	۱۵۳	جناب فيروزان غلام امام حسن
۱۳۴	جناب ابراهيم بن مسلم	۱۵۴	جناب منجح
۱۳۵	جناب عبدالله بن مسلم بن عقيل	۱۵۵	جناب ابو بكر بن حسن م
۱۳۶	جناب محمد بن مسلم بن عقيل	۱۵۶	جناب احمد بن حسن م
۱۳۷	جناب جعفر بن عقيل	۱۵۷	جناب عبدالله بن حسن الاصغر
۱۳۸	جناب عون بن عقيل	۱۵۸	جناب حسن بن حسن م

سبط و عجلدين فلك الدائر على مثل السائر انرا بن ابی محمد



۱۵۹	جناب زید بن امام حسن ع	۱۶۶	جناب جعفر بن امیر المؤمنین ع
۱۶۰	جناب عمر بن امام حسن ع	۱۶۷	جناب عبد الله بن علی ع
۱۶۱	جناب قاسم بن حسن ع	۱۶۸	جناب ابراهیم بن امیر المؤمنین ع
۱۶۲	جناب ابی بکر بن امیر المؤمنین ع	۱۶۹	جناب محمد بن امیر المؤمنین ع
۱۶۳	جناب عمر بن امیر المؤمنین ع	۱۷۰	جناب حضرت عباس بن علی ع
۱۶۴	جناب عثمان بن امیر المؤمنین ع	۱۷۱	جناب علی بن الحسن الاکبر ع
۱۶۵	جناب عون بن امیر المؤمنین ع	۱۷۲	جناب علی بن الحسن الاصغر ع

خاتمه

بمجد الله العظیم والممنه تمام شد کتب مستطاب فخره نیک خدا پرستی که تاریخ ان مطابق
است با اسم ان مشتمل بر کیفیت رزم و شهادت با سعادت یکصد و هفتاد و دو تن
شهدای بزرگوار سلام الله علیهم جامعتر بین المنقبه والمصیبه و حاوی تر بین
الوجد والحزن طرز نیست جدید و نایق بر تر بر سابقین و موجب جلای طوب
عالمین شیعیان باید قدر و منزلت ابن کتب مستطاب را بنشانند که تا حال
کتابی باین سبک و اسلوب مطابق احادیث معتبره و اخبار صحیحه دیده نشده و اطمینان حاصل

افصح الفصحاء میرزا عبد الوهاب الملقب بلسان الحق والمخلص محمد
حسب لعمریک عالیجاه مجتهد همراه اقا میرزا محمد صاحب
سیراری التمهیه بملک الکتاب در بدر
ممبئی صوبه طبع پذیرفت
فیه شهر ذی حجه
۱۳۱۰

ناظم کتابخانه خدا پرستی
عبدالوہاب محمد کریم تاریخ گوید

چون شاہ پرستی آمد از ما
بی شایبہ ہوا پرستی

فرہنگ خدا پرستی از حق
آمد بحقیقت و پرستی

اینک بکواہ قول محرم
تاریخ شدش خدا پرستی
خدا پرستے
۱۲۷۷

Checked
1987

بعی ہما اقامت محمد شیرازی
ملک الکتاب صوت طبع پذیرفت
تاریخ شہری الحجت
در بی بی

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY

مطبوعات جدیدہ سدا السعادات فی مناقب السادات کرام الانساب

G. P. PRESS BOMBAY.

